بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ کہ بفرمائش جناب فضیلت مآب مقبول دارین جناب مولوی سید الفت حسین صاحب

ادام اللہ افضالہم کتاب مستطاب صحیفہ شریفہ برکات اسنی

در جزو

الف کلمات طیبات

سنہ ۱۲۶۸

من مقولات حضرت علی علیہ السلام مع ترجمہ فارسی بکمال سعی و کوشش

بمطبع اکبری دہلی جا باہتمام ظہیر الدین
واقع حویلی اسپ سنہ ۱۲۶۸ طبع شد

نِعْمَ النِّعمةُ الحِكمةُ

الدِّينُ يَعصِمُ الدُّنيا تُسلِمُ	دین آدمی را از شر نگاه میدارد دنیا هلاکی میدهد
الدِّينُ يُجِلُّ الدُّنيا تُذِلُّ	دین بزرگ میگرداند دنیا خوار میسازد
التَّواضُعُ يَرفَعُ التَّكبُّرُ يَضَعُ	فروتنی بلند قدر میگرداند تکبر پست قدر میسازد
العُجبُ هلاكٌ الجهلُ موتٌ	خود بینی موجب هلاکست نادانی در معنی مرگست
التَّوَدُّدُ يُمنٌ العَداوةُ مِحَنٌ	باهم دوستی کردن بزرگترست دشمنی محنت است
الرِّزقُ مقسومٌ الحريصُ محرومٌ	رزق از ازل قسمت کرده شده است صاحب حرص بی بهره است
البخيلُ مذمومٌ الحسودُ مغمومٌ	بخیل مذمت کرده شده است بدخواه اندوهگین باشد
الاِحتكارُ رذيلةٌ الاِيثارُ فضيلةٌ	غله جمع کردن خصلت زشت است بخشیدن بزرگیست
التَّقيَّةُ ديانةٌ	پرهیزگاری دینداری است
الطَّمعُ رِقٌّ اليأسُ عِتقٌ	طمع قید بندگیست بی طمعی آزادیست از قید بند
الشُّكرُ مفروضٌ المعروفُ قروضٌ	شکر نعمت فرض است احسان بکسی کردن قرض است
النَّدَمُ استغفارٌ الاِقرارُ اعتذارٌ	پشیمان شدن از گناه استغفار است اقرار کردن عذر کردنست
الاِنكارُ اِصرارٌ الاِكثارُ ضجارٌ	منکر شدن از گناه اصرار است بسیار سخن گفتن موجب ملالست

العاقل يطلب الكمال	خردمند طلب کمالیت کند
الجاهل يطلب المال	نادان بجز طلب مال کند
المنّ يكدّر الاحسان	منت نهادن ناخوش میسازد احسان را
الخطّ لسان اليد	خط نوشتن زبان دست است
النجاة مع الصدق	رستگاری با راستی است
الاستغفار دواء الذنوب	استغفار داروی درد گناهان است
السخاء ستر العيوب	سخاوت پرده پوش همه عیوب است
القناعة سيف لا ينبو	قناعت شمشیر است که هرگز خطا نمیکند
التوفيق افضل منقبة	توفیق عمل نیک بهترین فضیلتی است
الغضب نار القلوب	خشم آتش دلهاست
الكتب بساتين العلماء	کتابها باغ صاحبان علم است
الادب كمال الرجل	ادب کمال مرد است
التكبّر في الولاية ذلّ في العزل	تکبر نمودن در وقت حکومت موجب خواریست
العلم اصل الحلم	علم بنیاد بردباری است
الحلم زينة العلم	بردباری آرایش علم است

در وقت عزل

اَلعَفوُ اَحسَنُ الاِحسَانِ	بخشیدن گناه نیکوترین احسان است
اَلاِمَامَةُ نِظَامُ الطَّاعَةِ	پیشوائی موجب آراستگی کار است
اَلطَّاعَةُ تَعظِیمُ الاِمَامَةِ	فرمانبرداری بزرگی داشتن امامت است
اَلدُّنیَا دَارُ المِحنَةِ	دنیا سرای محنت است
اَلقَنَاعَةُ رَاسُ الغِنیٰ	قناعت سر توانگری است
اَلدُّنیَا غَنِیمَةُ الحُمقیٰ	دنیا غنیمت یافته احمقان است
اَلعَالِمُ حَیٌّ وَاِن کَانَ مَیِّتًا	صاحب علم زنده است اگرچه بظاهر مرده باشد
اَلجَاهِلُ مَیِّتٌ وَاِن کَانَ حَیًّا	نادان علم در معنی مرده است اگرچه زنده باشد
اَلشَّرَهُ جَامِعٌ لِمَسَاوِی العُیُوبِ	شدت حرص جامع همه عیبها ست
اَلکِبرُ مَصِیدَةُ اِبلِیسَ العُظمیٰ	تکبر دام بزرگ شیطان است
اَلحَسَدُ مَقنَصَةُ اِبلِیسَ الکُبریٰ	بدخواهی مردم دام بزرگ شکار ابلیس است
اَلغِیبَةُ قُوتُ کِلَابِ النَّارِ	غیبت مردم کردن خوراک سگان دوزخ است
اَلاِیثَارُ اَحسَنُ عِبَادَةٍ وَ	بخشش نیکوترین عبادت است
اَفضَلُ سِیَادَةٍ	و بهترین سرداری خواجگی است
اَلصَّدِیقُ مَن صَدَقَ غَیبَهُ	دوست کسی است که راست باشد در غیب

اَلْمَنْقُوصُ مَسْتُورٌ عَنْهُ عَيْبُهُ	آنکه نقصان دارد عیب او از نظر او پوشیده باشد
اَلسُّكُوتُ عَنِ الْاَحْمَقِ اَفْضَلُ جَوَابِهِ	خاموشی از احمق بهترین جواب اوست
اَلتَّعْرِيضُ لِلْعَاقِلِ اَشَدُّ عِتَابِهِ	سخن بکنایه گفتن عاقل را سخت ترین سرزنش او است
اَلتَّوْحِيدُ اَنْ لَا تَتَوَهَّمَ	توحید آنست که وهم دوئی نکنی بخدا
اَلتَّسْلِيمُ اَنْ لَا تَتَّهِمَ	تسلیم و رضا آنست که بخدا بدگمان نشوی
اَلدَّهْرُ مُوَكَّلٌ بِتَشْتِيتِ الْاُلَّافِ	زمانه موکل بجدا ساختن دوستان الفت گیرنده است
اَلتَّحَمُّلُ مِنْ اَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِينَ	برداشتن جفاء مردم از جمله خصلتهای مومنان است
اَلتَّكَلُّفُ مِنْ اَخْلَاقِ الْمُنَافِقِينَ	تکلف نمودن از خصلتهای منافقان است
اَلْاِفْرَاطُ فِي الْمَزْحِ خُرْقٌ	از حد گذشتن در مطایبه حمقی است
اَلْجَمَالُ الظَّاهِرُ حُسْنُ الصُّورَةِ	آرایش ظاهر خوبی صورت است
اَلْجَمَالُ الْبَاطِنُ حُسْنُ السَّرِيرَةِ	آرایش باطن خوبی خصلت است
اَلْعَاقِلُ مَنْ مَاتَ شَهْوَتُهُ	عاقل کسی است که شهوت نفسانی او مرده باشد
اَلْقَوِيُّ مَنْ قَمَعَ لَذَّتَهُ	توانا کسی است که سرکوفته دارد لذت نفس را
اَلْخَيْرُ اَسْهَلُ مِنْ فِعْلِ الشَّرِّ	نیکی آسانتر است از فعل بد
اَلْهَوَى اَعْظَمُ الْعَدُوَّيْنِ	هوای نفس بزرگترین دشمنان است

اَلْقَنَاعَةُ اَفْضَلُ الْغِنَائَیْنِ	قناعت بهترین دو توانگریست
اَلنِّسَاءُ اَعْظَمُ الْفِتْنَتَیْنِ	زنان بزرگترین دو فتنه است
اَلْمَعْرُوفُ اَفْضَلُ الْکَنْزَیْنِ	احسان بهترین دو گنج است
اَلصَّلٰوةُ اَفْضَلُ الْقُرْبَتَیْنِ	نماز بهترین یکی از دو عبادت است
اَلصِّیَامُ اَحَدُ الصِّحَّتَیْنِ	روزه یکی از دو تندرستی است
اَلدَّیْنُ اَحَدُ الرِّقَّیْنِ	قرض یکی از دو بندگی است
اَلْبُخْلُ یَکْسِبُ الْعَارَ وَیُدْخِلُ النَّارَ	بخیلی حاصل میکند عیب را و درمی آرد صاحب خود را اورا بدوزخ
اَلْکِذْبُ فِی الْعَاجِلَةِ عَارٌ	دروغ گفتن در دنیا موجب عیب است
وَفِی الْاٰخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ	و در دین موجب عذاب دوزخ است
اَلْغَضَبُ یُرْدِیْ صَاحِبَهٗ	خشم هلاک میکند صاحب اورا
وَیُبْدِیْ مَعَائِبَهٗ	و ظاهر میکند عیبهای اورا
اَلزُّهْدُ شِیْمَةُ الْمُتَّقِیْنَ	ترک دنیا خصلت پرهیزگاران است
وَسَجِیَّةُ الْاَوَّابِیْنَ ؎	و عادت تائبان است
اَلتَّقْوٰی ثَمَرَةُ الدِّیْنِ وَاَمَارَةُ الْیَقِیْنِ	پرهیزگاری نتیجهٔ دین و نشان یقین است
اَلْجَاهِلُ لَنْ یَلْقٰی اَبَدًا اِلَّا مُفْرِطًا	نادان هرگز دیده نمیشود مگر صاحب تقصیرا

ای ملاقات مفرا

اَلعُلَماءُ غُرَباءُ لِكَثرَةِ الجُهّالِ	دانایان غریب اند درین جهان برای بسیاری نادانان
اَلاَحمَقُ غَرِيبٌ فِي بَلدَتِهِ	احمق ناشناسا ست در شهر خود
مُهانٌ بَينَ اَعِزَّتِهِ	و خوار ست میان عزیزان خود
اَلعاقِلُ مَن عَقَلَ لِسانَه	خردمند کسی ست که ببست زبان خود را
عَن ذِكرِ اللهِ تَعالى	مگر از ذکر و بیان خدای تعالی
اَلمُؤمِنُ مَن كانَ حُبُّهُ لِلّٰهِ وَ	مومن کسی ست که دوستی او برای خدا باشد
بُغضُهُ لِلّٰهِ وَاَخذُهُ لِلّٰهِ وَتَركُهُ لِلّٰهِ	و دشمنی او و گرفتن و گذاشتن او برای خدا باشد
اَلزِّينَةُ بِحُسنِ الصَّوابِ	آرایش بخوبی و راستی ست
لا بِحُسنِ الثِّيابِ	نه بخوبی جامه و لباس ست
اَلحَرِيصُ فَقِيرٌ وَلَو مَلَكَ الدُّنيا	صاحب حرص محتاج ست اگرچه پادشاه دنیا باشد
اَلجَنَّةُ خَيرُ مَالٍ النّارُ شَرُّ مَقِيلٍ	بهشت ست بهترین مرجع و دوزخ بدترین جا است
اَلجُوعُ خَيرٌ مِن ذُلٍّ وَخُضُوعٍ	گرسنگی بهتر است از خواری و فروتنی نمودن
اَلكَمالُ عَلى ثَلاثٍ الصَّبرُ	کمال بر سه چیز است صبر نمودن
عَلى النَّوائِبِ وَالتَّوَرُّعُ فِي المَطالِبِ	بر حادثه ها و پرهیزگاری بر مطالب
وَاِسعافُ الطّالِبِ	و بر آوردن حاجت حاجتمند است

الرِّفقُ مُيَسِّرُ الصِّعَابِ وَمُسَهِّلُ	نرمی آسان میکند دشواریها را و آسان میکند
شَدِيدُ الأَسْبَابِ ۞	سختی های سببها را
العَالِمُ يَعْرِفُ الجَاهِلَ لِأَنَّهُ	صاحب علم می شناسد جاهل را زیراکه
كَانَ قَبْلُ جَاهِلاً ۞	پیش ازان خود جاهل باشد
الجَاهِلُ لَا يَعْرِفُ العَالِمَ	جاهل نمی شناسد عالم را
لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ قَبْلُ عَالِمًا ۞	زیراکه او پیش ازان خود صاحب علم نباشد
الإِيمَانُ شَجَرَةٌ أَصْلُهَا اليَقِينُ	ایمان درختی است که بیخ او یقین است
وَفُرُوعُهَا التُّقَى وَنُورُهَا	و شاخ او پرهیزگاری و شگوفه او
الحَيَاءُ وَثَمَرُهَا السَّخَاءُ ۞	شرم و میوه او بخشش است
الحُمْقُ دَاءٌ لَا يُدَاوَى وَ	نادانی و بیعقلی دردی است که دارو ندارد
مَرَضٌ لَا يُبْرَأُ ۞	و بیماری است که صحت نپذیرد
الغَضَبُ فِي الدَّارِ رَهْنٌ لِخَرَابِهَا	غصه کردن در خانه موجب بربادی خانه است
التَّقَرُّبُ إِلَى اللهِ تَعَالَى	نزدیکی بحضرت خدای تعالی
بِمَسْأَلَتِهِ وَإِلَى النَّاسِ بِتَرْكِهَا	بسوال کردن و حاجت خواستن با مردمان
الدُّنْيَا مُسْتَقِلَّةٌ فَانِيَةٌ إِنْ بَقِيَتْ	دنیا از جایی بجای رونده است و نیست شونده است اگر باقی ماند

عنك لم تبق لها	تو در او آخر نخواهی ماند
الدنيا اصغر واحقر واذل	دنیا خوردتر و خوارتر و اندک ترست ازانکه
من ان يطاع فيها ط	سردار و فرمان روا باشی در آن
العاقل اذا سكت فكر واذا	خردمند هرگاه خاموش باشد فکر کند و چون
نطق ذكر واذا نظر اعتبر ط	گویا شود ذکر خدا گوید چون بچیزی که نظر کند عبرت گیرد
الداعي بلا عمل كالقوس بلا وتر	دعا کننده بی عمل نیک مثل کمانی است که زه ندارد
الاخ المكتسب في الله اقرب	برادر که در راه خدا حاصل کرده باشند او نزدیکتر از خویشان
القرباء وارحم من الامهات	باشد و مهربان تر از مادران و
والاباء ط	و پدران است
المؤمن حيي غني موقن تقي ط	مومن صاحب شرم و بی نیاز و صاحب یقین و پرهیزگار باشد
المنافق وقح غني متملق شقي	منافق بی شرم و بیهوده و رنج کش و چاپلوس و بدبخت
المشاورة راحة لك وتعب لغيرك	مشورت کردن موجب آسایش است ترا و رنج است غیر ترا
الدنيا سجن المؤمن والموت	دنیا زندان مومن است و مرگ آرام می بخشد
تحفته والجنة ماواه	او را و بهشت جای اوست
الدنيا جنة الكافر والموت	دنیا بهشت کافر است و مرگ

مَشخصه وَالنّارُ مَثواهُ	از جای برانگیزنده اوست و دوزخ جای اوست
الغدرُ بكلّ احدٍ قبيحٌ وهو	دغا و مکر با هر یکی زشت است و آن
بذوي القدرة اقبح ٭	بخداوند قدرت زشت تر است
انتباهُ العيون لا ينفع مع غفلة	بیداری چشمها نفع میکند با غفلت
القلوب ٭	دلهای
الطاعة جُنّة الرعيّة و	فرمانبرداری سپر رعیت است
العدل جُنّة الدّول ٭	و عدل پناه دولتها ست
الحرص لا يزيد في الرّزق	حرص نمی افزاید در رزق مقدر
ولكن يُذلّ القدر ٭	ولیکن خوار میسازد مرتبه را
الشدّة مركب الحرص	شدت مرکب حرص است
والهوى مركب الفتنة	هوای نفس مرکب فتنه است
المرءة شرٌّ كلّها ومنها انّه	زن بد است همه آن و از بعض آن زنان
لابُدّ منها	مرد را چاره نیست
الحسد يأكل الحسنات كما	بدخواهی میخورد نکوییها چنانکه
يأكل النّار الحطب ٭	می خورد آتش هیزم را

انا النافس على	منم دم زننده بر حوض
الحوض وانا	کوثر و من
الذود عنه اعدائنا ونسقی	رانده ام ازان دشمنان خود را و بنوشانم
منه اولیاءنا فمن شرب منه	ازان حوض دوستان خود را پس هرکه بنوشد ازان
شربة لم یظما بعدها ابدا	حوض یکبار هرگز تشنه نمیشود بعد ازان همیشه
انا یعسوب الدین والمال	منم سردار دین و مال دنیا
یعسوب الفجارة	پیشوای فاسقان است
انا وضعت بکلکل العرب	من بر زمین زدم سینه پهلوانان عرب را
کسرت نواجم ربیعة ومضر	وشکستم بتان قبیله ربیعه و مضر را
انا مخیر فی الاحسان الی من لم احسن الیه	من اختیار می دارم در احسان کردن بسوی کسی که
مرتهن باتمام الاحسان الی من	وگرو کردم بتمام کردن احسان سوی کسی
احسنت الیه لانی اذا اتممته فقد	که احسان کرده باشم بسوی او زیرا که چون تمام کردم احسان
حفظته واذا قطعته فقد	پس بتحقیق نگاه داشتم آنرا و چون قطع کنم آنرا پس بتحقیق
اضعت کلما فعلته	ضایع کرده باشم آنچیز را که کرده باشم آنرا
انا شاهد لکم وحجیج	من گواهم برای شما و حجت گیرنده

یوم القیمة علیکم	روز قیامت بر شما
انا داعیکم الی طاعة ربکم	من خواننده شمایم بجانب طاعت پروردگار شما
ومرشدکم الی فرائض دینکم	ورهنمون شما بجانب فریضهای دین شما
ودلیلکم الی ما ینجیکم	ورهنمای شماام بجانب چیزیکه نجات دهد شمارا
انا واهل بیتی امان لاهل الارض	من واهل خاندان من سبب امان اند اهل زمین را
کما ان النجوم امان لاهل السماء	چنانکه ستارگان امان اند اهل آسمان را
انا خلیفة رسول الله فیکم	من جانشین پیغمبر خدا ایم درمیان شما
ومقیمکم علی حدود دینکم و	وبرپای دارنده ام شمارا برحدود دین شما و
داعیکم الی جنة الماوی ٭	خواننده ام شمارا به بهشت جاوید
فی واردات الباء	در واردات حرف باء
بادر الطاعة تسعد	بشتاب بطاعت خدا تا سعادت یابی
بادر الخیر ترشد ٭	بشتاب به نیکی تا رشد یابی
بادر شبابك قبل هرمك	دریاب جوانی خود را پیش از پیری خود
وصحتك قبل سقمك ٭	وتندرستی خود را پیش از بیماری خود
بادر غناك قبل فقرك و	دریاب توانگری خود را پیش از درویشی خود

وحیاتك قبل موتك	و زندگی خود پیش از مردن خود
بادروا باموالکم قبل حلول	دریابید مالهای خود را پیش از آمدن
اجالکم تزکیکم تزلفکم	اجلهای خود شمارا پاک گرداند از گناهان شما
بئس الداء الحمق	بد دردی است احمقی
بئس الرفیق الحرص	بد همراهی است حرص
بئس الشیمة النمیمة	بد خصلتی است سخن چینی کردن
بئس الطعام الحرام	بد خوردنی است حرام
بئس الوجه الوقاح	بد روی است بد گوینده
بئس قرین الدین الطمع	بد همنشین دین است طمع
بئس المنطق الکذب	بد گفتاری است دروغ گفتن
بئس النسب سوء الادب	بد نسبی است بی ادبی
بئس السعی التفرقة بین الالفین	بد کوششی است جدائی انداختن میان دو دوست
بئس الدار الدنیا	بد سرائی است دنیا
بکرة السبت والخمیس برکة	پگاه شنبه و پنجشنبه برکت است
بر الوالدین اکبر فریضة	نیکی کردن پدر و مادر بهترین فریضهاست

بطن المرء عدوه	شکم آدمی دشمن اوست
بلاء الانسان فی لسانه	بلا و آفت آدمی در زبان اوست
بروا آباءکم یبروا ابناءکم	نیکی کنید با پدران خود تا نیکی کنند با شما فرزندان شما
بعد الاحمق خیر من قربه	دوری احمق بهترست از نزدیکی او و خاموشی
وسکوته خیر من نطقه	او بهترست از گویایی او
فی واردات التاء	**در واردات حرف تا**
تاجر الله تربح ؕ	سوداگری با خدا کن تا سود یابی
تفأل بالخیر تنجح ؕ	شگون نیکی بگیر تا بمراد رسی
تاج الملک عدله	تاج پادشاه عدل اوست
تعلم تعلم وتکرم تکرم	علم بیاموز تا عالم شوی کرم کن تا بزرگ شوی
تنزل من الله المعونة علی	فرود می آید از نزد خدا اعانت بر مرد معاشر
قدر المؤنة ؕ	بر قدر بار کشیدن عیال
ترک جواب السفیه ابلغ جوابه	ندادن جواب نادان بهترین جواب است
تکلموا تعرفوا فان المرء محجوب	سخن گویید تا شناخته شوید زیرا که آدمی پوشیده
تحت لسانه ؕ	است زیر زبان خود

تحرّ رضا الله برضاك بقدره
بطلب خوشنودی خدایتعالی برضا بودن خدا

تحبّب الی الله سبحانه بالرغبة
دوست گردان خود را نزد خدایتعالی برغبت کردن

فیما لدیه
در آنچه نزد اوست

توکّل علی الله فانّه یزلف
توکّل کن بر خدایتعالی زیراکه آن توکّل

المتقرّبین الیه
قرب می بخشد قرب جویندگان را جانب حق

تحلّ بالیأس فی ایدی الناس
آراسته شو به بی طمعی آنچه در دستهای مردمان است

تسلم غوائلهم وتحرز المودّة منهم
تا سلامت باشی از شر ایشان و حاصل کنی دوستی از ایشان

تجلبب الصبر والیقین فانّهما
بپوش چادر صبر و یقین زیراکه آن هر دو

نعم العدّة فی الرخاء والشدّة
نیک سامانست در حالت فراخی و سختی

تخفّفوا فانّ الغایة امامکم و
سبکبار باشید زیراکه منزل در پیش شماست

الساعة من ورائکم تحدوکم
و قیامت از عقب شما میخواند شمارا

تخفّفوا فانّما ینتظر باوّلکم آخرکم
سبکبار باشید زیراکه اولین شما منتظر بهر پسین شماست

تعرف حماقة الرجل بالاشر فی النعمة
دانسته میشود حمقی مرد بسبب بازی کردن در نعمت

وکثرة الذلّ فی المحنة
و بسیاری خواری کشیدن در حال رنج و محنت

ترك الذنب شدید واشدّ
ترک گناه دشوار است و دشوارتر

منه ترك الجنة ه
تولّى الاراذل والاحداث الدول
دليل انحلالها وادبارها ه
تسربل الحياء وادّرع الوفاء
واحفظ الاخاء واقلل محادثة
النساء يكمل لك السناء ه
تعالى الله من قوي ما احلمه
وتواضعت من ضعيف ما اجرئك
على معاصيك ه
تعرف حماقة الرجل في ثلاث
في كلامه فيما لا يعنيه وجوابه
عما لا يسأل عنه وتهوّره في الامور
تأدّم بالجوع وتأدّب بالقنوع
تجاوز عن الزلل واقلل العثرات
ترفع لك الدرجات ه

زان ترک جنت است
متعهد شدن سفلگان و نوجوانان کار را دیده دولتها
دلیل پریشان شدن و برگشتن دولتهاست
پیراهن حیا بپوش و جامه وفا در بر کنی
و نگاهدار شرط برادری و کم کن هم نشینی
زنان تا کامل شود برای تو رفعت و مرتبه
بلند است خدای تعالی از هر توانا و چه بردبار است
و توای بنده ناتوانی از هر ناتوان
و چه قدر دلیر هستی بر گناههای خود
شناخته میشود حمق مرد در سه چیز
در سخن در آمدن در آنچه فائده ندارد و جواب دادن
از آنچه نپرسند از و و بیباکی او در کارها
نان خورش ساز گرسنگی و آداب بگیر بقناعت
درگذر از خطاهای مردان و عفو کن لغزش ایشان
تا بلند گردد درجات تو

ثلاثٌ من كنّ فيه فقد رزق
خيرُ الدّنيا والآخرة هنّ الرّضاءُ
بالقضاءِ والصّبرُ على البلاءِ
والشّكر على الرّخاءِ ط
ثلاثٌ لا ينتصفون من ثلاثٍ
ابدًا العاقل من الاحمق والبرّ
من الفاجرِ والكريم من اللّئيم
ثلاثٌ من شين الدّين الفجورُ
الغدرُ والخيانةُ ط
ثلاثٌ هلكةٌ الجرءةُ على السّلطان
وائتمان الخوّان وشرب السّمّ
للتّجربةِ ط
ثلاثٌ تدلّ على عقول اربابها
الرّسول والكتاب والهديّة

ثوبُ التّقى اشرف الملابسِ
ثوبُ العافية اهناء الملابسِ
ثوابُ عملك افضل من عملك
ثيابك على غيرك ابقى لك منها

سه کس انصاف خودشی یا بند از سه کس
هرگز خردمند از احمق و نیکوکار از
بدکار جوانمرد از فرومایه
سه چیز عیب دین است بدکار
و مکر و پیمان شکنی و نارا ستی
سه چیز هلاک کننده یکی دلیری بر پادشاه گران
دوم امین گرفتن صاحب خیانت را و نوشیدن زهر
بجهت آزمایش
سه چیز است که دلالت میکند بر عقل صاحبان
یکی ایلچی دوم نامه سوم تحفه فرستادن

ثَوبُ التُّقىٰ اَشرَفُ المَلابِسِ	جامهٔ پرهیزگاری بزرگترین لباسهاست
ثَوبُ العافِيَةِ اَهنأُ المَلابِسِ	جامهٔ تندرستی خوشترین لباسهاست
ثَوابُ عَمَلِكَ اَفضَلُ مِن عَمَلِكَ	جزای عمل تو بهترست از عمل تو
ثِيابُكَ عَلىٰ غَيرِكَ اَبقىٰ لَكَ مِنها عَلَيكَ ط	جامهای تو بر تن غیر تو باقی مانده ترست ازانکه بر تن تو باشد
ثَوابُ الآخِرَةِ يُنسي مَشَقَّةَ الدُّنيا	جزای آخرت فراموش خواهد کرد مشقت دنیا را
ثَروَةُ الدُّنيا فَقرُ الآخِرَةِ ط	توانگری دنیا ناداری آخرت است
فِي وارِداتِ الجيم	در واردات حرف جیم
جالِسِ العُلَماءَ تَسعَد	همنشینی کن با علما تا سعادت یابی
جَمالُ الرَّجُلِ حِلمُهُ	زیبائی مرد بردباری اوست
جَليسُ الخَيرِ نِعمَةٌ	همنشینی نیک نعمت اوست
جَليسُ الشَّرِّ نِقمَةٌ ط	همنشینی بد بلا و نکبت ست
جُد تَسُد واصبِر تَظفَر	ببخش تا سردار شوی و صبر کن تا ظفر یابی
جُودُ الرَّجُلِ يُحَبِّبُهُ اِلىٰ اَضدادِهِ	بخشش مرد دوست میگرداند او را بنزد دشمنان
وَبُخلُهُ يُبَغِّضُهُ اِلىٰ اَولادِهِ ط	و بخیلی او دشمن میگرداند نزد فرزندان او

جد بما تجد تحمد	بخش هرچه بیابی تا ستوده شوی
جار السوء اعظم الضراء و	همسایه بد بزرگترین زیانهاست
اشد البلاء جود الدنیا فناء	وسخت ترین بلاهاست بخشش دنیا نیست
وراحتها عناء وسلامتها	و آسودگی او همه رنج است و سلامت او
عطب ومواهبها سلب	هلاکی است و بخششهای او همه ربوده شده است
جانبوا الکذب فانه مجانب للایمان	یکسو شوید از دروغ زیراکه آن دروغ یکسو است از ایمان
جانبوا الغدر فانه مجانب القرآن	برطرف باشید از مکر زیراکه آن از قرآن یکسو است
جمال العبد الطاعة	خوبی بنده فرمانبرداری حق است
جمال العیش القناعة	خوبی زندگانی قناعت است
جهل الغنی یضعه و	نادانی توانگر خوار میگرداند او را
علم الفقیر یرفعه	وعلم فقیر بلند رتبه میگرداند او را
جمال الخیر فی الموالاة	نکوئی خوبی در محبت و عداوت است
والبغض فی الله	محض در راه خدا
فی واردات الحاء	در واردات حرف حا
حسن الصورة اول السعادة	خوبی صورت اول نیک بختی است

حُسْنُ الخُلْقِ اَحَدُ العَطَائَیْنِ	خوبی خصلت یکی از دو بخشش است
حُبُّ الدُّنْیَا رَاسُ کُلِّ خَطِیْئَۃٍ	دوستی دنیا سر همه گناهان است
حُبُّ الدُّنیا رَاسُ کُلِّ فِتَنٍ	دوستی دنیا سر همه فتنهاست
وَاَصْلُ کُلِّ مِحَنٍ ؕ	و بنیاد همه محنتهاست
حُبُّ المَالِ سَبَبُ الفِتَنِ	دوستی مال سبب فتنهاست
وَحُبُّ الرِّیَاسَۃِ رَاسُ المِحَنِ ؕ	و دوستی سرداری سر همه محنتهاست
حَسَبُ الاَدَبِ اَشْرَفُ	گوهر ادب و هنر بزرگتر است
مِنْ حَسَبِ النَّسَبِ ؕ	از گوهر بزرگی نسب پدری
حِدَّۃُ اللِّسَانِ اَمْضٰی مِنْ حِدَّۃِ السِّنَانِ	تیزی زبان برنده تر است از تیزی سنان
حِفْظُ اللِّسَانِ وَبَذْلُ الاِحْسَانِ	نگاهداشتن زبان و بخشیدن احسان
مِنْ اَفْضَلِ فَضَائِلِ الاِنْسَانِ	از بهترین بزرگیهای آدمی است
حَصِّنُوا الدِّیْنَ بِالدُّنیا وَلَاتُحَصِّنُوا	محکم نگاه دارید دین را بعوض دنیا و نگاه مدارید
الدُّنیا بِالدِّیْنِ ؕ	دنیا را عوض دین
حَصِّلُوا الاٰخِرَۃَ بِتَرْکِ الدُّنْیَا	حاصل کنید آخرت را بترک دنیا
وَلَاتُحَصِّلُوا الدُّنیا بِتَرْکِ الاٰخِرَۃِ	و حاصل مکنید دنیا را بترک آخرت

حاصلُ المعاصی التلفُ	حاصل گناهان موجب هلاکیست
حاصلُ الامانی الاسفُ	حاصل آرزوها افسوس است
حاصلُ التواضعِ الشرفُ	حاصل تواضع بزرگی ست
حفظُ ما فی یدِک خیرٌ لک	نگاهداشتن آنچیز که در دست تست بهتر است ترا
من طلبِ ما فی یدِ غیرِک	از طلب آنچه در دست غیر تست
حدیثُ کلِّ مجلسٍ	سخن هر مجلس
یُطوی مع بساطِه	پیچیده شود با فرش آن مجلس
حقٌّ علی الملکِ ان یسوسَ	واجب است بر بادشاه که سیاست کند
نفسَهُ قبلَ جندِه ط	نفس خود را پیش از سپاه است
حیاءٌ یرتفعُ و عوراتٌ تجمعُ	شرم دور میشود جائیکه مرد و عورت جمع شوند
اشبهُ شیءٍ بالجنونِ الاصرارُ	مشابه تر است بجنون مداومت کردن
علیه هرمٌ والافاقةُ منهُ	بر آن موجب ضعف پیری ست و باز آمدن از آن
ندمٌ ثمرةُ جلالِه الولدُ ان عاش	ندامت است نتیجه آن فرزند است اگر زنده ماند
فتنَ وان مات حزنَ ط	فتنه بپا کند و اگر میرد غمگین کند
فی واردات الخاء	در واردات حرف خاء

خَيْرُ المَوَاهِبِ العَقْلُ	بهترین بخششها عقل است
خَيْرُ العِلْمِ مَا نَفَعَ	بهترین علم آنست که نفع دهد
خَيْرُ المَوَاعِظِ مَا رَدَعَ	بهترین پند آنست که از بد باز دارد
خَيْرُ اَعْمَالِكَ مَا قَضَى فَرْضَكَ	بهترین عملهای تو آنست که ادا کند فرض تو
خَيْرُ اَمْوَالِكَ مَا وَقَى عِرْضَكَ	بهترین مالهای تو آنست که نگاهدارد ناموس تو
خَيْرُ الدُّنْيَا حَسْرَةٌ وَشَرُّهَا نَدَمٌ	نیکی دنیا موجب حسرت است و بدی آن پشیمانی
خَيْرُ الضَّحِكِ التَّبَسُّمُ	بهترین خنده خنده زیر لبی است
خَيْرُ الصَّدَقَةِ اِخْفَاءُهَا	بهترین صدقه پنهان دادن آنست
خَيْرُ الخَلَائِقِ الرِّفْقُ	بهترین خصلتها با مردم نرمی است
خَيْرُ الكَلَامِ الصِّدْقُ	بهترین سخن راستی است
خَيْرُ الاُمَرَاءِ مَنْ كَانَ عَلَى نَفْسِهِ اَمِيْرًا	بهترین فرمانروایان کسی است که بر نفس فرمانروا باشد
خَيْرُ خِصَالِ النِّسَاءِ	بهترین خصلتهای زنان بدترین
شَرُّ خِصَالِ الرِّجَالِ	خصلت هاے مردان است
خَيْرُ مَنْ صَحِبْتَهُ مَنْ لَا يُحْوِجُكَ	بهترین کسی که با او صحبت داری آنکه ترا محتاج نکند
اِلَى حَاكِمٍ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ	بجانب حاکمی که میان تو و میان او حکم کند

خيرُ الاخوانِ مَن لَم يكُن
عَلَی الدُّنیا اِخوتُه *
خيرُ النّاسِ مَن زهدت
نفسُه وقلّت رغبتُه وما
شهوتُه وخلص ايمانُه
وصدق ايقانُه *
جورُ السُّلطانِ اَشدُّ علی
الرّعيّةِ من جورِ السُّلطانِ
خالِفوا النّاسَ بالاخلاقِ
وزايلوهُم فی الاعمالِ
خطرُ الدُّنيا يسيرٌ وحاصلُها
حقيرٌ وبهجتُها زورٌ ومواهبُها
غرورٌ *
خذلوا الحقَّ ولم ينصروا الباطلَ
خمسٌ يستقبحن من خمسٍ كثرةُ

بهترین برادران کسیست که نباشد
بر دنیا برادرے او
بهترین مردمان کسیست که زاهد باشد
نفس او و اندک باشد رغبت او و نباشد
شهوت دنیا او را و خالص باشد ایمان او
و صادق باشد یقین او
سستی پادشاه در کار رعیت سخت ترست
بر رعیت از ظلم پادشاه
خلاف کنید با مردمان در خصلتهای ایشان
و جدا باشید از ایشان در عملهای
بزرگی مرتبهٔ دنیا اندک است و حاصل او
خوار است و خورسندی او باطل است و بخشش
آن دنیا غرور است
فروگذاشتند حق را و نه یاری دادند باطل را
پنج چیز است که زشت می آید از پنج چیز

كثرة الجور في العلماء والحرص	بسیاری ستم در میان دانشمندان و حرص
في الحكماء والبخل في الاغنياء	در حکیمان و بخیلی در توانگران
والقحة في النساء وفي المشايخ الزناء	و بیشرمی زنان در پیران حرام کاری
خير كل شيء جديده	بهترین هر چیزی نو است
خير كل اخوان اقدمهم	بهترین برادران دیرینه ترین ایشان است
خذ من صالح العمل وخالل	فرا گیر از عمل نیک و دوستی کن
خير خليل فان للمرء ما اكتسب	بهترین دوست زیرا که مرد را همان حاصل است
وهو في الآخرة مع من احب	و او در آخرت همراه آنست که دوست تر دارد

في واردات الدال
در واردات حرف دال

دليل عقل الرجل قوله	نشان عقل مرد گفتار مرد است
دليل اصل المرء فعله	نشان اصالت مرد فعل اوست
دولة الكريم تظهر مناقبه	دولت جوانمرد ظاهر میکند فضیلتهای او را
دولة اللئيم تكشف	دولت ناکس پیدا میکند
مساويه ومعايبه	بدیهای او و عیبهای او را
دولة الجاهل كالغريب	دولت نادان همچون مسافر است

اَلْمُتَحَرِّكُ اِلَى النَّقْلَةِ ؕ	جنبش کننده است بجانب کوچ از منزل
دَوْلَةُ الْعَاقِلِ كَالنَّسَبِ	دولت خردمند همچو صاحب نسب است
يَحِنُّ اِلَى الْوُصْلَةِ ؕ	که مشتاق میباشد بوصال خویشان
دَوْلَةُ الْعَادِلِ مِنَ الْوَاجِبَاتِ	دولت عادل از جمله واجبات است
دَوْلَةُ الْجَائِرِ مِنَ الْمُمْكِنَاتِ	دولت ظالم از جمله ممکنات است
دَوْلَةُ الْاَكَارِمِ مِنْ اَفْضَلِ الْمَغَانِمِ	دولت بزرگان از بهترین غنیمتهاست
دَوْلَةُ اللِّئَامِ مَذَلَّةُ الْكِرَامِ ؕ	دولت ناکسان موجب خواری جوانمردان است
دَوْلَةُ الْاَشْرَارِ مِحَنُ الْاَخْيَارِ	دولت بدان سبب رنج نیکان است
دُوَلُ الْفُجَّارِ مَذَلَّةُ الْاَبْرَارِ	دولت بدکاران سبب خواری نیکوکاران است
دُوَلُ اللِّئَامِ مِنْ نَوَائِبِ الْاَيَّامِ	دولت ناکسان از جمله حوادث زمان است
دَارُ الْوَفَاءِ لَا تَخْلُو مِنْ كَرِيْمٍ	سرای وفا خالی نباشد از جوانمرد کریم
وَلَا يَسْتَقِرُّ بِهَا لَئِيْمٌ ؕ	و قرار نگیرد در هیچ ناکس و فرومایه
دِرْهَمُ الْفَقِيْرِ اَزْكٰى عِنْدَ اللّٰهِ	درهم فقیر بابرکت ترست نزد خدا تعالی
مِنْ دِيْنَارِ الْغَنِيِّ ؕ	از دینار دولتمند
دَوَامُ الصَّبْرِ عُنْوَانُ الظَّفَرِ وَالنَّصْرِ	همیشگی صبر سرنامه فیروزی و فتح است

دَوَامُ الشُّكْرِ عُنْوَانُ دَرْكِ الزِّيَادَةِ	همیشگی شکر سزا نامه زیادتی نعمت است
دَعَاكُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ اِلٰى	خواند شمارا خدای پاک بجانب
دَارِ الْبَقَاءِ وَقَرَارَةِ الْخُلُودِ	سرای باقی و قرارگاه همیشگی
وَالنَّعْمَاءِ وَمُجَاوَرَةِ الْاَنْبِيَاءِ	و نعمتها و همسایگی پیغمبران
وَالسُّعَدَاءِ فَعَصَيْتُمْ وَاَعْرَضْتُمْ	و نیکبختان پس شما فرمان خدا نبردید
وَدَعَتْكُمُ الدُّنْيَا اِلٰى قَرَارَةِ	و خواند شما را دنیا بجانب قرارگاه
الشَّقَاءِ وَمَحَلِّ الْفَنَاءِ وَاَنْوَاعِ	بدبختی و منزل نیستی و گوناگون
الْبَلَاءِ وَالْعَنَاءِ فَاَطَعْتُمْ	بلا و رنجها پس شما آن فرمان بردید
وَبَادَرْتُمْ وَاَسْرَعْتُمْ	و شتافتید و سبقت کردید
فِي وَارِدَاتِ الذَّالِ	**در واردات حرف ذال**
ذِكْرُ اللّٰهِ نُورُ الْاِيْمَانِ	یاد کردن خدای تعالی روشنی ایمان است
ذِكْرُ اللّٰهِ مَطْرَدَةُ الشَّيْطَانِ	یاد خدای تعالی رد کردن شیطان است
ذِكْرُ الْاٰخِرَةِ دَوَاءٌ وَشِفَاءٌ	یاد کردن احوال آخرت دوا و صحت است
ذِكْرُ الدُّنْيَا دَاءٌ لَا دَوَاءُ	یاد کردن دنیا درد بی دوا است
ذِكْرُ الْمَوْتِ يُهَوِّنُ اَسْبَابَ الدُّنْيَا	یاد کردن مرگ آسان میگرداند سببهای دنیا را

ذهاب العقل الهوى والشهوة	رفتن عقل هوا و شهوت است
ذل الدنيا عز الآخرة	ذلت دنیا عزت آخرت است
ذهاب البصر خير من البصيرة	رفتن نور چشم بهترست از کوری چشم
ذر السرف فان المسرف لا يحمد	بگذار اسراف را زیرا که مسرف ستوده نمیشود
جوده ولا يرحم فقره ٭	بخشش آن و رحمت کرده نمیشود در فقر او
ذر العجل في الامور فالعجول	بگذار شتاب در امور پس شتاب کننده
لا يدرك مطلبه ولا يحمد امره ٭	دریافته نمیشود مطلب او و ستوده نمیشود کار او
ذل في نفسك وعز في دينك	خوار باش در حق نفس خود و عزیز باش در دین خود
وصن آخرتك وابذل دنياك	و نگاه دار آخرت خود را و بخشش دنیای خود را
ذو العيوب يحبون اشاعة	صاحبان عیبها دوست میدارند فاش کردن
معايب الناس ليتسع العذر	عیبهای مردمان تا فراخ شود میدان عذر
في معايبهم ٭	در عیبهای ایشان
ذك عقلك بالادب كما	پاک کن عقل خود را با ادب چنانکه
تذكي النار بالحطب ٭	پاک کرده میشود آتش به هیزم
ذك ينفع سلمه ولا يخاف	پاک کسی است که نفع دهد صلح او و ترسند

ظلمه اذا قال عمل واذا ولی	ظلم او هرگاه چیزی گوید بفعل آرد و چون او را حاکم
عدل فی وارد التراء	کنند عدل کند در حرف زار
رحم الله امراء عرف قدره	رحمت کند خدا تعالی بر مردی که شناخت قدر خود
ولم یتعد طوره	و از طریق حد خود در نگذشت
رحم الله امراء تفکر فاعتبر	رحمت کند خدا تعالی بر مردی که فکر کرد پس عبرت گرفت
واعتبر فابصره	و عبرت گرفته و بینا دل شد
رحم الله عبدا راقب ذنبه	رحمت خدا باد بر بنده که نظر کرد گناه خود را
وخاف ربه	و خوف کرد از پروردگار خود
رحم الله رجلا رای حقا	رحمت خدا باد بر مردی که حق را دید
فاعان علیه ورای جورا	پس یاری داد بر او و دید ستم را
فرده وکان عونا بالحق علی صاحبه	پس رد کرد او را و یاری شد بحق بر صاحب خود
راس الایمان الصدق	سر ایمان راستی است
راس الحکمة لزوم الحق	سر حکمت لازم گرفتن حق است
راس الجهل الخرق	سر نادانی احمقی است در کار
راس کل شر القحة	سر همه بدیهای بی شرمی است

رأس العلم الحلم *	سر علم بردباری است
رأس الجهل الجور *	سر نادانی ستم است
رأس الایمان الصبر *	سر ایمان صبر است
رأس الفضائل اصطناع الافاضل	سر فضیلتها پرورش نمودن فاضلان است
رأس الرذائل اصطناع الاراذل	سر رذیلتها بد پرورش کردن سفلگان است
رب کلام کلام *	بسا سخن بجای زخم تیغ تیز باشد
رب کلام کالحسام *	بسا سخن که همچو شمشیر بران است
رب عادل جائر *	بسا عدل کننده در معنی ستم کننده است
رب رابح خاسر *	بسا سودمند که بمعنی زیانکار باشد
رب کلمة سلبت نعمة	بسا سخنی که ربوده است از دست نعمت را
رب نزهة عادت بغصة *	بسا شادی عادت بغصه والم است
رب غنی اذل من غنم	بسا توانگری که خوارتر است از گوسفند
رب فقیر اعز من اسد *	بسا غریب بسی عزیزتر است و غالب از شیر
رب قول اشد من صول	بسا سخنی که سخت تر است از حمله دست
رب عالم قتله علمه *	بسا صاحب علم که قتل نمود او را علم او

رُبَّ جاهلٍ نجى الجهلةِ	بسا نادانی که خلاصی یافته بنادانی
رُبَّ نطقٍ احسن من الصمتِ	بسا گفتاری هست که نیکوتر هست از خاموشی
رُبَّ دواءٍ جلبَ داءً	بسا داروی که حاصل کرده هست دردرا
رُبَّ داءٍ جلبَ دواءً	بسا دردی هست که حاصل نموده هست دوارا
رُبَّ حربٍ جنت من لفظةٍ	بسا جنگی که پیدا شده هست از یک سخنی
رُبَّ صبابةٍ غرست من لحظةٍ	بسا عشقی که بیخ نهال او در دل نشانده شود از یک دیدن
رُبَّ جهلٍ انفع من حلمٍ	بسا جهل هست که نافع‌تر هست از بردباری
رُبَّ حربٍ اعود من سلمٍ	بسا جنگی که با فایده‌تر هست از صلح
رُبَّ كلامٍ انفذ من سهامٍ	بسا سخنی که روان‌تر هست از تیرها
رُبَّ غنيٍّ افقر من فقيرٍ	بسا توانگری که فقیرتر از هر فقیر هست
رُبَّ ذي ابهةٍ احقر من حقيرٍ	بسا صاحب شوکت که حقیرتر هست از هر حقیر
رُبَّ بعيدٍ اقرب من كلِّ قريبٍ	بسا دوری هست که قریب‌تر هست از هر نزدیک
رُبَّ قريبٍ ابعد من كلِّ بعيدٍ	بسا نزدیکی هست که بعیدتر هست از هر بعید
رُبَّ ملومٍ ولا ذنب له	بسا کسی ملامت کرده شد گناه نیست او را
رُبَّ متنسكٍ لا دين له	بسا عبادت کنندگان اند که دین نیست او را

رُبَّ مُوَاصِلَةٍ خَيْرٌ مِنْهَا الْقَطِيعَةُ	بسا پیوند صحبتی است که بهتر است از آن قطع نمودن
رُبَّ مَعْرِفَةٍ أَدَّتْ إِلَى تَضْلِيلٍ	بسا معرفت است که رساننده است بسوی گمراهی
رُبَّ أَخٍ لَمْ تَلِدْهُ أُمُّكَ	بسا برادری که نزائیده باشد او را مادر تو
رُبَّ صَادِقٍ عِنْدَكَ مِنْ	بسا راست است که نزد تو از
خَبَرِ الدُّنْيَا مُكَذَّبٌ	خبر دنیا دروغ داشته شده است
رُبَّ أَمْرٍ غَيْرِ مُؤْتَمَرٍ	بسا کار فرماینده مردم را که خود بآن عمل نمیکند
رُبَّ نُصْحٍ غَيْرِ النَّاصِحِ	بسا وقتی که نصیحت کرده است غیر ناصح
رُبَّمَا أَصَابَ الْأَعْمَى قَصْدَهُ	بسا وقتی نابینا بمنزل مقصود رسنده است
رُبَّمَا أَخْطَأَ الْبَصِيرُ رُشْدَهُ	بسا وقتی خطا کرده است بینا راه رست خود را
رَغْبَتُكَ فِي الْمُسْتَحِيلِ جَهْلٌ	خواهش کردن تو در امر محال محض نادانیست
رَاكِبُ الْمَعْصِيَةِ مَثْوَاهُ النَّارُ	سواری کننده گناه جای باش او آتش است
رَاكِبُ الطَّاعَةِ مَقِيلُهُ الْجَنَّةُ	سواری کننده طاعت جای پناه او بهشت است
رِزْقُكَ يَطْلُبُكَ فَاشْرَحْ	رزق تو ترا طلب میکند پس بده راحت
نَفْسَكَ مِنْ طَلَبِهِ	نفس خود را از طلب او
رِضَاكَ عَنْ نَفْسِكَ مِنْ فَسَادِ عَقْلِكَ	راضی بودن تو از نفس تو فساد عقل تست

رَحْمَةُ الضعفاءِ تَسْتَنْزِلُ الرَّحْمَةَ	مهربانی نمودن بر ضعیفان نازل میکند رحمت را
رُكُوعُ الاطماع يقطع رِقَابَ الرِّجَالِ	پشت خم کردن از روی طمع می بُرد گردن مردان
رَأيُ الرَّجُلِ مِيزَانُ عَقْلِهِ	اندیشهٔ مرد ترازوی عقل اوست
رِزْقُ كُلِّ امْرِءٍ مُقَدَّرٌ كَقَدْرِ اَجَلِهِ	روزی هر شخص معین کرده شده است مثل تعیین مرگ
رَأيُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ تَجْرِبَتِهِ	اندیشهٔ مرد باندازهٔ تجربهٔ اوست
رِزْقُ المرءِ على قَدْرِ نِيَّتِهِ	روزی مرد باندازهٔ نیت اوست
رَحْمَةُ مَنْ لَا يَرْحَمُ تَمْنَعُ الرَّحْمَةَ	رحم کردن بر کسی که او رحم نمیکند مانع رحمت است
وَاسْتِبْقَاءُ مَنْ لَا يَبْقَى	و باقی گزاشتن کسی که زنده نمیدارد
يُهْلِكُ الْاُمَّةَ ط	هلاک میکند اُمت را
رِفَاهَةُ الْعَيْشِ فِي الْاَمْنِ ط	فراغت و آسودگی زندگانی در امن است
في واردات الراء	در واردات حرف راء
زَكٰوةُ الْعِلْمِ الْاِحْتِمَالُ	زکوة علم برداشتن جفای مردم است
زَكٰوةُ الْمَالِ الْاِفْضَالُ	زکوة مال بخشش کردن است
زَكٰوةُ الْجَمَالِ الْعَفَافُ	زکوة خوبروئی پرهیزگاری است
زَكٰوةُ الظَّفَرِ الْاِحْسَانُ	زکوة ظفر احسان است

زكوة السلطان اعانة الملهوف
زد من طول املك فى قصير اجلك
ولا تغرنك صحة جسمك و
سلامة امسك فان مدة العمر
قليلة وسلامة الجسم مستحيلة
زين المصاحبة الاحتمال
زين الرياسة الافضال
زلة العالم كانكسار السفينة
تغرق وتغرق معها غيرها
زوال الدول باصطناع السفل
زيادة الدنيا تفسد الاخرة
زايلوا اعداء الله وواصلوا
اولياء الله
زخارف الدنيا تفسد

زکوة بادشاهی بدد ماندۀ غمگین رسیدنست
بیفزای از درازی امید خود در کوتاهی عمر خود
و باید که مغرور نسازد ترا تندرستی تو
و سلامت رفتن سوز گذشتۀ تو زیرا که مدت عمر
کم است و سلامتی جسم محال است
آرایش هم صحبتی بر داشتن جفای مردمان است
آرایش سرداری بخشش نمودن است
خطای دانشمند مثل شکسته شدن کشتی است
خود غرق میشود و غرق میکند با خود دیگران را
رفتن دولتها بسبب پرورش کردن سفلگان است
زیادتی دنیا تباه میسازد آخرت را
جدا باشید از دشمنان خدا و آمیزش کنید
با دوستان خدا
اسبابهای دنیا تباه میکند

عقود الصنيعة	عقبای ستوده
غنى لمن اتعب وثقة لمن	قرب حق برای کسیست که نگاه دارد احوال خود
توكل وراحة لمن فوّض	اعتماد بر کسیست که توکل نماید و راحت کسیست که بگذارد
وجنة لمن صبر	کار خود بخدا و جنت برای کسی است که صبر نماید
زينة البواطن اجمل من زينة الظواهر	آرایش باطنها نیکوتر است از زینت ظاهرها
زلة القدم اهون استدراكا	لغزش پای آسانتر است بتلافی نمودن
زلة اللسان اشد هلاك	لغزش زبان سخت تر هلاکیست
في واردات السين	در واردات حرف سین
سبب المحبة السخاء	باعث دوستی مردم سخاوت است
سبب الايتلاف الوفاء	باعث الفت دوستان وفاداریست
سبب فساد العقل الهوى	باعث تباه شدن خواهش نفس است
سبب زوال النعم الكفران	باعث دور شدن نعمتها ناشکریست
سبب الشقاء حب الدنيا	سبب بدبختی دوستی دنیاست
سبب العطب طاعة الغضب	سبب هلاکت فرمانبری غضب است
سبب الفتن الحقد	سبب فتنها کینه است

سَبَبُ زوالِ الیسارِ منعُ المحتاجِ	سبب دور شدن توانگری ندادن محتاج است
سَبَبُ الغصّةِ الحیاءُ	سبب غصه شرم و غیرت است
سَبَبُ السّلامةِ الصَّمتُ	سبب سلامتی خاموشی است
سَبَبُ الاخلاصِ الیقینُ	سبب اخلاص عمل یقین است
سَبَبُ الوَرَعِ قوّةُ الدّینِ	سبب پرهیزگاری توانائی دین است
سَبَبُ المحبّةِ البِشرُ	سبب دوستی شگفته روئی است
سُنّةُ الکرامِ ترادفُ الانعامِ	طریقهٔ جوانمردان پی در پی انعام دادنست
سُنّةُ الانعامِ قبحُ الکلامِ	طریقهٔ حیوانان زشت گفتاری است
سلاحُ الجهلِ السَّفهُ	حربه های نادانی سبکی نمودن است
سلاحُ اللّومِ الحسدُ	حربه های ناکسی بدخواهی مردم است
سلاحُ الشّرِّ الحقدُ	یراق بدی کینه است
سُنّةُ الکرامِ الوفاءُ بالعهودِ	طریقه عادت جوانمردان وفا نمودن است به پیمانها
سُنّةُ اللّئامِ الجحودُ	طریقهٔ ناکسان انکار نعمت و ناشکری است
سعادةُ المرءِ فی القناعةِ والرّضا	سعادت مرد در قناعت و رضا است
سلاحُ المذنبِ الاستغفارُ	حربه های گناهگار استغفار است

سُوءُ الخُلقِ شَرُّ قَرِینٍ *	بدخوئی خلق بد همنشینی ست
سُوءُ النِّیَّةِ دَاءٌ دَفِینٌ *	بدنیتی دردی ست پوشیده
سُوءُ الفِعلِ دَلِیلُ لُؤمِ الأَصلِ	بدفعلی دلیل ناکسی اصل ست
سُرُورُ الدُّنیَا غُرُورٌ	شادی دنیا غرور ست
وَمَتَاعُهَا ثُبُورٌ *	ومتاع و اسباب آن هلاکی ست
سَامِعُ ذِکرِ اللهِ ذَاکِرٌ	شنونده ذکر خدا ذکرکننده ست
سَوفَ یَأتِیكَ مَا قُدِّرَ لَكَ	آخر خواهد آمد بتو آنچه مقدر کرده شده برای تو
فَخَوِّضْ فِي المُکتَسَبِ	پس کمتر بکوش در تحصیل رزق
سَادَةُ أَهلِ الجَنَّةِ المُخلِصُونَ	سرداران اهل جنت صاحبان اخلاص است
سُوءُ الخُلقِ یُوحِشُ القَرِیبَ	بدخوئی وحشت می آرد خویش را
وَیُنَفِّرُ البَعِیدَ *	و نفرت میدهد بیگانه را
سُرُورُ المُؤمِنِ بِطَاعَةِ رَبِّهِ	شادی مومن به بندگی پروردگار است
وَحُزنُهُ عَلَی ذَنبِهِ *	و غمگینی او بر گناه خویش است
سَلْ عَنِ الرَّفِیقِ قَبلَ الطَّرِیقِ	بپرس از رفیق پیش از رفتن راه
سَلْ عَنِ الجَارِ قَبلَ الدَّارِ	سوال کن از همسایه پیش از خانه ساختن

سلّموا الامر الله فانّكم لن تضلّوا مع التسليم ؛

تسلیم بکنید امر خدا تعالی بدرستیکه شما هرگز گمراه نشوید با وجود تسلیم

سلامة العيش في المداراة

سلامتی زندگانی در مدارات است

سلامة الدين في اعتزال الناس

سلامتی دین در گوشه گرفتن از مردمان است

سهر الليل في طاعة الله ربيع الاولياء وروضة السعداء

بیداری شب در بندگی خدا تعالی بهار دل دوستان و باغ نیکبختان است

سيّئة تسوءك خير من حسنة تعجبك ؛

گناهی که ترا اندوهگین دارد بهتر است از نیکی که در غرور و عجب ترا بیارد

سمع الاذن لا ينفع مع غفلة القلب ؛

شنیدن گوش چندان نفع نمی دهد با وجود غفلت دل

سلّم الشرف التواضع والسخاء

نردبان بزرگی فروتنی و بخشش است

سوء المنطق يزري بالقدر ويفسد الاخوّة ؛

بدگفتاری عیب آرد بقدر مرتبه شخص و تباه میکند عقد برادری را

سبع اكول حطوم خير من وال ظلوم غشوم ؛

حیوان درنده و خورنده بهتر است از حاکم ستمگار و بسیار ظالم

سِرُّكَ اَسِيْرُكَ فَاِنْ اَفْشَيْتَهُ	راز دل تو در بند تست پس اگر ظاهر کنی آنرا
صِرْتَ اَسِيْرَهُ ۞	بباشی اسیر و قیدی آن راز
سَنَامُ الدِّيْنِ الصَّبْرُ وَ	بلندی دین صبر و یقین است
الْيَقِيْنُ وَمُجَاهِدَةُ الْهَوٰى	و جنگ کردن با هوای نفس خود
سِتَّةٌ لَا يُمَارُوْنَ الْفَقِيْهُ	شش کس اند که با ایشان ستیز نباید یکی دانا
وَالرَّئِيْسُ وَالدَّنِيُّ وَالْبَدِيُّ	دیگر سردار و ناکسی و هرزه‌گوی است
وَالْمَرْأَةُ وَالصَّبِيُّ ۞	و پنجم زن و ششم طفل است
سَلُوْنِيْ قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُوْنِيْ	بپرسید از من هرچه خواهید پیش از آنکه مرا نیابید
فَاِنِّيْ بِطُرُقِ السَّمَاءِ اَخْبَرُ	زیرا که من براههای آسمان خبردار زیاده‌ام
مِنْكُمْ بِطُرُقِ الْاَرْضِ ۞	از شما در راه‌های زمین
سُوْءُ الْخُلْقِ يُوْحِشُ النَّفْسَ	بدی خوی وحشت می‌دهد نفس را
وَيَرْفَعُ الْاُنْسَ ۞	و برطرف میسازد همصحبتان را
سَلُوا الْقُلُوْبَ عَنِ الْمَوَدَّاتِ	بپرسید دلها را از حقیقت دوستی‌ها
فَاِنَّهَا شَوَاهِدُ لَا تَقْبَلُ الرِّشَاءَ	پس زیرا که گواه‌اند قبول نکنند رشوتها را
سَفَهُكَ عَلٰى مَنْ فِيْ دَرَجَتِكَ	سبکی کردن تو بر کسی که در مرتبهٔ تست

بِقارٍ کَنِقارِ الدِّیکَیْنِ وهِراشٍ	منقار است مثل منقار دو خروس جنگی
کَهِراشِ الکَلْبَیْنِ وَلَنْ	و در هم افتادنست همچو در هم افتادن دو سگ دیگر
یَفْتَرِقا اِلّا مَجْرُوحَیْنِ	جدا نمیشوند مگر مجروح شوند هر دو سگ
وَلَیْسَ ذٰلِکَ فِعْلَ الحُکَماءِ	و نیست این کار دانایان
وَلَا سُنَّةُ الفُضَلاءِ وَلَعَلَّهُ	و نه طریقهٔ فاضلان است و کاشکی آن کس
اَنْ یَحْلُمَ عَنْکَ فَیَکُونُ	حلم ورزد از تو پس میشود
مِنْکَ اَرْزَنُ وَاَکْرَمُ	از تو استوار عقل تر و بزرگتر
وَاَنْتَ اَنْقَصُ مِنْهُ	و تو ناقص باشی از آن
وَالأمُ	و المناک تر
سُکْرُ الغَفْلَةِ	مستی و نشهٔ غفلت
والغُرُورِ اَبْعَدُ	و نخوت و غرور دیرتر است
اِفاقَةً مِنْ	از روی افاقه و بهوش آمدن
سُکْرِ الخُمُورِ	از بدمستی شراب های نیستند
فِی وارِداتِ الشَّبابِ	در واردات حسرت شیب

شَرُّ مَا صَحِبَ الْمَرْءَ الْحَسَدُ
بدترین چیزی که با مرد همراه باشد حسد است

شَرُّ النَّاسِ مَنْ ظَلَمَ النَّاسَ
بدترین مردمان کسی است که ستم کند بر مردمان

شَرُّ مَا سَكَنَ الْقَلْبَ الْحِقْدُ
بدترین چیزی که در دل قرار گیرد آن کینه است

شَرُّ الْمَصَائِبِ الْجَهْلُ
بدترین مصیبتها نادانی است

شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَمْ يَقْبَلِ الْعُذْرَ وَلَا يَقْبَلُ الذَّنْبَ
بدترین مردمان کسی است که قبول نکند عذر و گناه را عفو نکند

شَرُّ الْأَوْلَادِ الْعَاقُّ
بدترین فرزندان نافرمانست

شَرُّ الْوُلَاةِ مَنْ يَخَافُهُ الْبُرَآءُ
بدترین حاکمان کسی است که از وی همیشه در خوف اند

شَرُّ الْأُمَرَاءِ مَنْ كَانَ الْهَوَى عَلَيْهِ أَمِيرًا
بدترین فرمانروایان کسی است که هوای نفس بر آن فرمانروا باشد

شَرٌّ لَا يَدُومُ خَيْرٌ مِنْ خَيْرٍ لَا يَدُومُ
بدی که همیشه نماند بهتر است از نیکی که همیشه نماند

شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَرَى أَنَّهُ خَيْرُهُمْ
بدترین مردمان کسی است که خود را بهتر بیند از مردمان

شَرُّ أَصْدِقَائِكَ مَنْ يَتَكَلَّفُ لَكَ
بدترین دوستان کسی است که تکلف نماید برای او

شَرُّ الْأَصْحَابِ الْجَاهِلُ
بدترین یاران نادان مرد عامی است

شر المحن حب الدنیا	بدترین محنتها دوستی دنیا است
شر الفقر فقر النفس	بدترین فقیری فقر دل است
شر ما ضیع فیه العمر اللعب	بدترین چیزی که در و ضایع کند عمر را بازی است
شر الناس من یعین علی الظالم	بدترین مردمان کسی است که یاری دهد ظالم را
شر الناس من کان	بدترین مردمان کسی است که تفحص کننده
متتبعا بعیوب الناس	بعیبهای مردمان باشد
عمیا عن معایبه	حال آنکه کور باشد بعیبهای خود
شر الفتن محبة الدنیا	بدترین فتنها دوستی دنیا است
شکر الهک بطول الثناء	شکرگزاری نعمت خدا تعالی بطول ثنا است
شکر من فوقک بصدق الولاء	شکرگزاری کسی است که برتر از تست براستی دوستی است
شکر نظیرک بحسن الاخاء	شکرگزاری مثل خود نیکو برادری است
شکر من دونک بحسب العطاء	شکرگزاری کسی که فروتر از تست موافق بخشش است
شکر النعم عصمة من النقم	شکرگزاری نعمتها پناه است از آفت و نکبت
شکر الاله یدر النعم	شکرگزاری خدا تعالی میفرستد نعمتها را
شکر المؤمن یظهر فی عمله	شکرگزاری مؤمن ظاهر میشود در عمل او

شُکرُ المنافقِ لا یتجاوزُ لسانَهُ
شکرگزاری منافق متجاوز نشود زبان او را

شاوِر قبلَ اَن تعزمَ وفکّر
مشاورت کن پیش از انکه قصد کاری کنی وفکر کن

قبلَ ان تقدمَ
قبل از انکه بکار پیش آئی

شاوِر ذوی العقول
مشورت کن با صاحبان عقلها

تأمن من الزلل والندم
تا ایمن شوی از خطا وزلل وپشیمانی

شاوِر فی امورک الذین
مشورت کن در کارهای خود با کسانی که

یخشون الله ترشد
که از خدا بترسند تا رشد یابی

شجاعةُ الرجلِ علی قدرِ همّته
دلاوری مرد بر قدر همت اوست

وغیرتُهُ علی قدر حمیّته
وغیرت او بر قدر نگاهداشت اهل حرم اوست

شیئان لا یعرف فضلهما الا
دو چیز اند نمیداند کسی فضیلت آنهارا مگر

من فقدهما الشباب والعافیة
کسی که گم کرده است آنهارا اول جوانی و تندرستی

فی واردات الصاد
در واردات حرف صاد

صلاحُ العمل بصلاح النیّة
نیکی کامل متعلق بنیکی نیت است

صلاحُ البدن الحمیة
نیکی بدن پرهیز کردن است

صلاحُ الایمان الورع
نیکی ایمان پرهیزگاری است

وَفَسَادُهُ الطَّمَعُ ٭	و فساد او طمع است
صَلَاحُ الْعَقْلِ الْأَدَبُ	نیکی عقل ادب است
صَلَاحُ الْعِبَادَةِ التَّوَكُّلُ	نیکی عبادت توکل کردن است
صَلَاحُ الرَّعِيَّةِ الْعَدْلُ	آراستگی رعیت عدل است
صَلَاحُ النَّفْسِ مُجَاهَدَةُ الْهَوٰی	نیکی نفس جنگ کردن با خواهش و حرص است
صَلَاحُ الْآخِرَةِ رَفْضُ الدُّنْيَا	نیکی آخرت ترک دنیا است
صَلَاحُ الظَّوَاهِرِ عُنْوَانُ	نیکی ظاهرها سرنامه
صِحَّةِ الضَّمَائِرِ	درستی دلها است
صِحَّةُ الدُّنْيَا اِسْتِقَامُ	تندرستی دنیا بیماریها است
وَلَذَّتُهَا الْآلَامُ ٭	و لذت او غمها است
صِحَّةُ الْاَجْسَامِ مِنْ اَهْنَاءِ الْاَقْسَامِ	تندرستی بدنها از خوشترین اقسام است
صَوَابُ الْجَاهِلِ كَالزَّلَّةِ	راستی کار جاهل مثل خطاهای
مِنَ الْعَاقِلِ ٭	عاقل است
صَاحِبُ السُّوْءِ قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ	مصاحب بد پاره از آتش است
صَاحِبُ السُّلْطَانِ	مصاحب پادشاه

يُغبطُ بموقعه وهو أعرفُ بموضعه	شادی میکند بموقع خود وحالانکه او دانا ترست
صحبةُ الأحمق عذابُ الرّوح	همنشینی احمق شکنجهٔ جان است
صدقُ الرّجل على قدر مروّته	راستی مرد بر قدر مردمی اوست
صحبةُ الأشرار توجب سوءَ	هم صحبتی بدان موجب بدگمانی میشود
الظّنّ بالأخيار	به نیکی کنندگان
صيامُ القلب عن الفكر	روزهٔ دل از فکر ست
في الآثام أفضلُ من صيام	در گناهان بهترست از روزه گرفتن
البطن عن الطّعام	شکم از خوردنی
صدرُ العاقل صندوقُ	سینهٔ خردمند صندوق
سرّه صمتُ الجاهل سترُه	راز اوست خاموشی نادان سرپوش اوست
صومُ القلب خيرٌ من صيام	روزه دل بهترست از روزهٔ
اللّسان وصومُ اللّسان	زبان و روزهٔ زبان
خيرٌ من صيام البطن	بهترست از روزهٔ دل
في واردات الضّاد	**در واردات حرف ضاد**
ضياعُ العمر بين الآمال والمنى	ضایع شدن عمر میان امید و آرزوهاست

ضَلَّ مَنِ اهْتَدَى بِغَيْرِ اللّٰهِ	گمراه شد کسی که راه یافت بغیر خدای تعالی
ضَادُّوا الْجَزَعَ بِالصَّبْرِ	مخالفت کنید بی صبری را بصبر
ضَادُّوا الشَّرَّ بِالْخَيْرِ	خلاف کنید بدی را با نیکی
ضَادُّوا الشَّهْوَةَ بِالْقَنَعِ	مخالفت کنید شهوت را بسبکوبی قناعت
ضَادُّوا الطَّمَعَ بِالْوَرَعِ	مخالفت کنید طمع را بسبکوبی پرهیزگار
ضَادُّوا الْكِبْرَ بِالتَّوَاضُعِ	مخالفت کنید تکبر را به فروتنی
ضَادُّوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ	مخالفت کنید کفر را با یمان
ضَلَالُ الْعَقْلِ أَشَدُّ ضَلَّتِهِ	گمراهی عقل سخت ترین گمراهی اوست
وَذِلَّةُ الْجَهْلِ أَعْظَمُ ذِلَّتِهِ	وخواری نادان بزرگترین ذلت اوست

فی واردات الطّاء — در واردات حرف طا

طُوبَى لِمَنْ صَمَتَ إِلَّا مِنْ ذِكْرِ اللّٰهِ	خوشی باد کسی را که خاموشی گزید مگر از ذکر خدا
طُوبَى لِمَنْ ذَلَّ فِي نَفْسِهِ	خوشی باد برای کسی که ذلت یافت بنفس خود
وَعَزَّ بِطَاعَتِهِ وَغَنِيَ بِقَنَاعَتِهِ	و عزیز شد بطاعت خود و غنی شد بقناعت
طُوبَى لِمَنْ بُوشِرَ قَلْبُهُ	خوشی باد برای کسی که بشارت کرده شد دل
بِبَرْدِ الْيَقِينِ	ببرد یقین وارادت

طوبى لمن عمل لسنة الدين	خوشی باد برای کسی که عمل کرد بر طریقه دین
واقتفى اثر النبيين	و برود پی در پی پیغمبران
طوبى لمن تقتله قاتلات الغرور	خوشی باد برای کسی که قتل کرد او را کشندگان غرور
طوبى لمن لم تعم عليه	خوشی باد برای کسی که پوشیده نماند برای او
مشتبهات الامور	کارهای شبهه
طاعة الهوى تفسد العقل	بندگی خواهش خراب میکند عقل را
طاعة النساء غاية الجهل	طاعت عورات انتهای نادانی است
طاعة الشهوة تفسد الدين	فرمانبرداری نفس تباه میکند دین را
طاعة الحرص تفسد اليقين	فرمانبرداری حرص تباه میسازد یقین را
طلاق الدنيا مهر الجنة	طلاق دادن دنیا کابین عروس جنت است
طلب الثناء لغير استحقاق خرق	طلب ثنا بغیر استحقاق احمقی است
طالب الخير من اللئام محروم	طلب نیکی از نزد ناکسان بی بهره گی است
طالب الدنيا بالدين معاقب	طلب کننده دنیا بدین در عقوبت خواهد بود
طاعة الهدى تنجي وطاعة	فرمانبرداری هدایت نجات میدهد
الهوى تردي	وطاعت خواهش هلاک کند

طلبُ الأدبِ جمالُ الحسبِ	طلب کردن ادب خوبی حسب است
طَعنُ اللسانِ امضی مِنْ	طعن زبان برنده تر است
طَعنِ السنانِ ۞	از زخم زبان
سُئِلَ علیهِ السلامُ عن	پرسید از آنحضرت علیه السلام
القدرِ فقالَ طریقٌ مُظلمٌ	از قضا وقدر پس گفت طریق راه تاریک است
فلا تسلکوهُ وبحرٌ عمیقٌ فلا	پس در آن راه مروید و دریای عمیق پس
تلجوهُ وسرُّ اللهِ سبحانهُ	میائید در آن و هم سر پوشیده از اسرار خدا تعالی
فلا تتکلفوهُ ۞	پس در دانستن آن تکلیف ننمائید
فی واردات الظاء	**در واردات حرف ظاء**
ظنُّ المؤمنِ کهانةٌ	ظن مومن بجای سحر است که از چیز پوشیده خبر دهد
ظنُّ العاقلِ اصحُّ من یقینِ الجاهلِ	ظن عاقل صحیح تر از یقین جاهل است
ظلمَ الحقَّ من نصرَ الباطلَ	ستم کرد بر حق هر که یاری داد ناحق را
ظفرُ الکریمِ یُنجی ۞	فتح کریم نجابت میدهد
ظفرُ اللئیمِ یُزری	فتح یافتن جوانمرد هلاک میسازد
ظفرُ الخیرَ من طلبهُ	رسید به نیکی هر که طلب کرد آن نیکی را

ظفر بالشر من ركبه

رسیده به بدیها هر که اختیار بدی کرد

ظفر بالشيطان من غلب غضبه

ظفر یافت بر شیطان هر که غالب آمد بر خشم خود

ظفر الشيطان لمن ملكه غضبه

غلبه یافت بر شیطان هر کسی که تصرف برد خشم او

ظلم السخاء من منع العطاء

ستم کرد بر سخاوت کسی که باز داشت سخا و عطا

في واردات العين

در واردات حرف عین

عليك بالحياء فانه عنوان النبل

لازم گیر شرم را پس بدرستیکه آن شرم نشانه بزرگیست

عليك بالسخاء فانه ثمرة العقل

لازم بگیر سخاوت را پس بدرستیکه آن سخاوت ثمره عقل است

عليك بالحلم فانه ثمرة العلم

لازم بگیر بردباری را پس بدرستیکه آن بردباری نتیجه علم است

عليك بالرضاء في الشدة والرخاء

لازم بگیر طریقه رضای خدا در حال سختی و تنهائی

عليك بالعفاف والقنوع فمن
اخذ بهما خفت عليه المؤن

لازم بگیر پارسائی و قناعت را پس هر که
بگرفت این هر دو صفت را سبک گردد بر او مشقت معیشت

عليك بالصبر والاحتمال فمن
لزمهما هانت عليه المحن

لازم بگیر صبر را و برداشتن جفا را پس هر که لازم گرفت هر دو
این هر دو صفت را آسان شود بر او محنتها

عليك بطاعة الله سبحانه
فان طاعة الله فاضلة

لازم بگیر طاعت خدا تعالی که بزرگ و برتر است
پس تحقیق طاعت خدا بزرگ است

علی کل شیء ﴿	بر هر چیز که در دنیا باشد
علیك بلزوم الصمت فانه	لازم بگیر ملایمت و خاموشی پس تحقیق که آن خاموشی
یلزمك السلامة ویؤمنك الندامة	لازم گرداند بر تو سلامت وایمن گرداند ترا از ندامت
علیك بلزوم الحلال وحسن	بر تو باد لازم گرفتن حلال و نیکی کردن
البر بالعیال وذکر الله فی کل حال	با متعلقان خود و یاد خدا تعالی در هر حال
علیك بالجد والاجتهاد فی	لازم بگیر کوشش را و کوشش کردن
اصطلاح المعاد ﴿	در آراستن عاقبت کار
علیك بطاعة من یأمرك	لازم بگیر طاعت آنکس که امر کند ترا بدین
بالدین فانه یهدیك وینجیك	پس بدرستیکه آن دین راه نماید و نجات دهد ترا
علیك بلزوم الصبر فیه یأخذ	لازم بر تست گرفتن صبر در آن شروع میکند کسیکه
الحازم والیه یؤل الجازع ﴿	هشیار باشد و هم طرف او باز میگردد کسیکه بی صبری میکند
علیك بالجد وان لم یساعد الجد	لازم بگیر کوشش در کار اگرچه موافق نکند کوشش
علیکم بالمحجة البیضاء فاسلکوها	لازم بگیر بدین شریعت روشن را پس آن راه بروید
والا ستبدل الله بکم غیرکم	وگرنه در عوض شما خدا تعالی دیگری را پیدا کند
علیکم بلزوم الدین والتقوی	بر شما لازم است لازم گرفتن دین و پرهیزگاری

والیقین فهنّ احسن الحسنات	ویقین آن صفتها پس آن صفتها نیکوترین نیکیهاست
وبهنّ ینال رفیع الدرجات	وبهمین صفتها دریافته شود بلندی درجات
علیکم بهذا القرآن احلّوا	لازم گیرید این قرآن را وحلال دانید
حلاله وحرّموا حرامه	حلال آن قرآن را وحرام دانید حرام آن را
وعملوا بمحکمه وردّوا متشابهه	وعمل کنید بمحکمات او وباز گردانید متشابهات او را
الی عالمه فانّه شاهد علیکم	طرف دانای وی پس بدرستیکه آن قرآن گواه است بر شما
وافضل ما توسّلتم به	وخواهد بود بهترین وسیله شما
علیکم بحبّ آل نبیّکم فانّه	لازم گیرید بر خود دوستی و ولای نبی خود خصوص آل
حقّ الله علیکم والموجب	حق خداست بر شما و واجب است
علی الله حقّکم الا ترون الی	بر خدا حق شما آیا نمی بینید بطرف
قول الله تعالی قل لا اسئلکم	قول خدا تعالی که بگوای محمد نمی خواهم از شما
علیه اجرا الا المودّة فی القربی	مگر برادای پیغمبری دوستی با خویشان من
علیکم بطاعة ائمّتکم فانّهم	لازم بگیرید فرمانبرداری امامان خود بخصوص
الشهداء علیکم الیوم والشفعاء	گواه حال و مال اند بر شما امروز وشفیع خواهند
لکم عند الله غدا علی قدر	برای شما نزد خدا تعالی روز فردا قیامت بر قدر

الْمُصِيبَةُ تَكُونُ الْمَثُوبَةُ	رنج ومصیبت میباشد ثواب واجر
عَلَى قَدْرِ الْمُؤُنَةِ تَكُونُ مِنَ اللهِ الْمَعُونَةُ	بر قدر بار کشیدن نفقهٔ عیال می باشد از نزد خدا مدد
عَلَى قَدْرِ الرَّأْيِ تَكُونُ الْعَزِيمَةُ	بر قدر اندیشه می باشد قصد کار
عَلَى قَدْرِ الْهِمَّةِ تَكُونُ الْحَمِيَّةُ	بر قدر همت می باشد غیرت حرم
عَلَى قَدْرِ الْحَمِيَّةِ تَكُونُ الْغَيْرَةُ	بر قدر غیرت حرم می باشد غیرت
عَلَى قَدْرِ الْمُرُوَّةِ تَكُونُ السَّخَاوَةُ	بر قدر مروت می باشد سخاوت
عَلَى قَدْرِ شَرَفِ النَّفْسِ تَكُونُ الْمُرُوَّةُ	بر قدر بزرگی نفس می باشد مروت
عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ تَكُونُ الطَّاعَةُ	بر قدر عقل میباشد طاعت
عِنْدَ انْسِدَادِ الْفَرَجِ تَبْدُو	وقت بند شدن آرام کشاد کار ظاهر میشود
مَطَامِعُ الْفَرَجِ ﷺ	امیدهای کشایش کارها
عِنْدَ نُزُولِ الشَّدَائِدِ يُجَرَّبُ	وقت ورود سختیها آزموده میشود
حِفَاظُ الْإِخْوَانِ ﷺ	حقوق یاران و برادران
عِنْدَ الْحَيْرَةِ تَنْكَشِفُ عُقُولُ الرِّجَالِ	وقت حیرت ظاهر میشود عقول مردان
عِنْدَ تَظَاهُرِ النِّعَمِ تَكْثُرُ الْحُسَّادُ	وقت ظاهر شدن نعمت ها زیاده میشوند حاسدان
عِنْدَ فَسَادِ النِّيَّةِ تَرْتَفِعُ الْبَرَكَةُ	وقت فساد نیت دور میشود برکت

عَوِّدْ لِسَانَكَ بِلِينِ الْكَلَامِ	عادت کن زبان خود را بنرمی کلام
وَبَذْلِ السَّلَامِ يَكْثُرْ	و دادن سلام تا بسیار شوند
مُحِبُّوكَ وَيَقِلَّ مُبْغِضُوكَ	دوستان تو و کمتر شوند دشمنان تو
عَادَةُ الْكِرَامِ الْجُودُ	عادت جوانمردی بخشش است
عَادَةُ اللِّئَامِ الْأَعْمَارُ أَذِيَّةُ	عادت ناکسان خیره رویان تکلیف
الْكِرَامِ وَالْأَحْرَارِ	بزرگان و آزادان است
عَجِبْتُ لِمَنْ أَنْكَرَ النَّشْأَةَ الْأُخْرَى	عجب دارم از کسی که منکر می شود پیدایش بار دیگر را
وَهُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَى	و حالانکه او می بیند پیدایش اول را
عَجِبْتُ لِعَامِرِ دَارِ الْفَنَاءِ	عجب دارم عمارت کننده سرای فانی را
وَتَارِكِ دَارِ الْبَقَاءِ	و گذارنده سرای باقی را
عَجِبْتُ لِمَنْ يَرَى أَنَّهُ يَنْقُصُ كُلَّ يَوْمٍ	عجب دارم برای کسی که می بیند بدرستیکه او نقصان می یابد هر روز
فِي نَفْسِهِ وَعُمْرِهِ وَهُوَ لَا يَتَأَهَّبُ لِلْمَوْتِ	در نفس خود و عمر خود و حالانکه او سازگاری نمیکند برای موت
عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمِي الطَّعَامَ لِأَذِيَّتِهِ	عجب دارم برای کسی که پرهیز مینماید طعام را برای اذیتش
كَيْفَ لَا يَحْتَمِي الذَّنْبَ لِأَلِيمِ عُقُوبَتِهِ	چگونه پرهیز نمیکند از گناه برای ملاحظه عذاب دردناک
عَجِبْتُ لِمَنْ يَرْجُو رَحْمَةً مِنْ فَوْقِهِ	عجب دارم از کسی امید میکند مهربانی از کسیکه بالای اوست

كيف لا يرحم من دونه ❀

عجبت لمن خاف البيات

فلم يكف ❀

عجبت لمن يقنط ومعه النجاة

وهو الاستغفار ❀

عجبت لمتكبر كان امس

نطفته وهو في غد جيفته

عجبت لمن ينكر عيوب الناس

ونفسه اكثر شيء معابا ولا يبصرها

عجبت لمن يتصدى لاصلاح

الناس ونفسه اشد شيء

فسادا فلا يصلحها ويتعطى

الاصلاح غيره ❀

عجبت لمن يجهل نفسه كيف

يعرف ربه ❀

چگونه مهربانی نمیکند بر کسی فروتر از وست

عجب دارم از کسی از شبخون مرگ ترسد

وخود را باز نه دارد از شر

عجب دارم از کسی از رحمت خدا نا امید باشد وبا او

وسیله نجات هست وآن استغفار است

عجب دارم از کسی که تکبر کند که امروز نطفه بود

در پشت پدر وآن فردا مردار باشد

عجب دارم از کسی که انکار میکند بر عیب های مردمان

وحال آنکه نفس او زیاده تر است از روی عیبها

عجب دارم بر کسی متعهد صلاح داد مردمان است

وحالانکه نفس او زاید از اکثر چیز باشد

از روی فساد پس نفس خود را اصلاح نکند

و دست باصلاح غیر خود می اندازد

عجب دارم از کسی نمیداند نفس خود را چگونه

می شناسد پروردگار خویش را

عجبت للشقی البخیل یستعجل
الفقر الذی هرب ویفوته
الغنی الذی ایاه طلب فیعیش
فی الدنیا عیش الفقراء
ویحاسب فی الآخرة حساب
الاغنیاء *
عجبت لمن یقال ان فیه
الشر الذی یعلم انه فیه
کیف یسخط وعجبت لمن
یوصف بالخیر الذی یعلم
انه لیس فیه کیف رضی له
علم المنافق فی لسانه *
علم المومن فی عمله
علم بلا عمل کشجر بلا ثمرة
علم بلا عمل کقوس بلا وترة

عجب دارم از بدبخت بخیل که زود حاصل کند
فقر را که از آن فقیری گریخته است و از دست او
میرود تونگری که آنرا طلب کرده پس زندگانی میکرد
در دنیا مثل زندگانی فقیران
و حساب کرده میشود در آخرت حساب
تونگران و دولتمندان
عجب دارم برای کسی او را گویند که در و
بدی هست آن بدی را او نیز میداند که در وست
چگونه از آن گفتن بدی خشم میشود و عجب دارم از کسی
که صفت کرده میشود به نیکی و او میداند
که آن نیکی در وست چگونه خوشنود میشود
علم منافق در زبان اوست
علم مومن در عمل اوست
علم بی عمل مثل درخت بی بار است
علم بی عمل همچو کمان است بی زه

عِلْمٌ لا ينفع كدواءٍ لا ينجع ۞	علم که نفع نمی دهد مثل دوائیست که اثر نمیکند
عداوةُ العاقل خيرٌ من	دشمنی عاقل بهتر است از
صداقة الجاهل ۞	دوستی نادان و بیعقل
عالمٌ معاندٌ خيرٌ من جاهلٍ مساعدٍ	عالم که دشمن مخالف باشد بهتر است از جاهل موافق
علّموا صبيانكم الصلوة وخذوهم	بیاموزید کودکان خود را نماز و حد تعذیر بزنید ایشان را
بها اذا بلغوا الحلم ۞	بسبب ترک نماز چون ببلوغ برسید
عرفت الله سبحانه بفسخ	شناختیم خدای بزرگ را به شکستن
العزائم وحلّ العقود وكشف	قصدها و کشادن گرهها و کشادن
الضرّ والبليّة عمّن	سختی و دور کردن بلاها از کسیکه
اخلص له النيّة ۞	خالص داشته باشد برای او نیت
عقوبة الكرام احسن من عفو اللئام	شکنجه جوانمردان نیکوتر است از بخشش ناکسان
عاقبة الكذب ملامة وندامة	سرانجام دروغ ملامت و ندامت است
عاقبة الصدق نجاة وسلامة	سرانجام راستی نجات و سلامت است
عاصٍ يقرّ بذنبه خيرٌ من مطيعٍ	گناهگاری که بگناه خود اقرار میکند بهتر است
يفتخر بعمله ۞	از ان طاعت فخر میکند بعمل خود

فی واردات الغین	در واردات حرف غین
غَايَةُ الْيَقِيْنِ الْاِخْلَاصُ	نهایت یقین اخلاص است
غَايَةُ الدِّيْنِ الْاِيْمَانُ	نهایت دین ایمان ست
غَايَةُ الْاِيْمَانِ الْاِيْقَانُ	نهایت ایمان یقین ست
غَايَةُ الدُّنْيَا الْفَنَاءُ ؎	نهایت دنیا نیستی ست
غَايَةُ الْحَيٰوةِ الْمَوْتُ	نهایت حیات مردن ست
غَايَةُ الْمُؤْمِنِ الْجَنَّةُ	نهایت مومن بهشتی ست
غَايَةُ الْاٰخِرَةِ الْبَقَاءُ	نهایت آخرت پایندگی ست
غِنَى الْعَاقِلِ بِعَمَلِهٖ	توانگری خردمند بعلم اوست
غِنَى الْجَاهِلِ بِمَالِهٖ	توانگری نادان بمال اوست
غَيْرَةُ الرَّجُلِ اِيْمَانٌ	غیرت بردن مرد بر حرم خود نشان ایمانست
غَيْرَةُ الْمَرْاَةِ عُدْوَانٌ	غیرت بردن زن بر شوهر ستم است
غِنَى الْمُؤْمِنِ بِاللّٰهِ سُبْحَانَهٗ	توانگری مومن بکرم خدای پاک است
غَيِّرُوا الشَّيْبَ بِالسَّوَادِ	تغیر دهید موی سفیدی پیری را بخضاب
وَلَا تَتَشَبَّهُوْا بِالْيَهُوْدِ ؎	و مکنید مشابهت به یهودان

غوص الفطن لا يدركه	فرو رفتن اندیشه زیرکها ذات خدا را نمی یابد
وبعد الهمم لا يبلغه	و بلندی همتها بحضرت او نمیرسد
غضب الملك رسول الموت	خشم پادشاه ایلچی مرگ است
غاض الصدق في الناس	گم شد راستی در مردمان
وفاض الكذب واستعملت	و بسیار شایع گشت دروغ و استعمال کرده شد
المودة باللسان وتشاحنوا بالقلوب	دوستی محض زبان و با یکدیگر کینه گرفتند بدلها
في واردات الفاء	در واردات حرف فا
في الذكر حيوة القلوب	در ذکر خدا تعالی زندگانی دلهاست
في رضاء الله غاية المطلوب	در خشنودی خدا تعالی نهایت مقصود است
في الطاعة كنوز الارباح *	در طاعت گنجهای فائده است
في خلاف النفس رشدها	در خلاف کردن نفس بهبودی
في طاعة النفس غيها *	در فرمانبرداری نفس گمراهی آن نفس است
في القرآن نبأ ما قبلكم	در قرآن خبر کسانیست که پیش از شما بوده اند
خبر ما بعدكم وحكم ما بينكم	خبر آنچه بعد از شما باشد و حکم در میان شما است از احکام
في العجلة الندامة	در شتاب زدگی پشیمانیست

فی الاناة السلامة	در آهستگی و تامل سلامتی است
فی کلّ یذمّ الشرف الّا	در همه چیز مذموم است اسراف مگر
فی صنایع المعروف والمبالغة	در کارهای احسان و زیادتی کوشیدن
فی الطّاعة فوت الغنی غنیمة	در طاعت خدا رفتن توانگری دنیا غنیمت
الأکیاس وحسرة الحمقی	دانایانست و موجب اندوه احمقان است
فخر المرء بفضله لا باهله	نازش مرد بفضیلت اوست نه به نسبت خویشان او
فکر المرء مرآة تریه	اندیشه مرد آئینه ایست که می نمایدش
حسن فعله من قبحه	خوبی کردار او را از زشتی کردارش
فقر الحمق لا یغنیه المال	ناداری احمق را توانگر نمیگرداند مال
فساد البهاء الکذب	زنگ خوبی رو دروغ گفتن است
فکّر ثمّ تکلّم تسلم من الزّلل	اول بیندیش بعد از آن سخن گوی تا سلامتی یابی از خطاها
فرّوا کلّ الفرار من اللئیم الأحمق	بگریزید تمام گریختن از ناجوانمرد نادان بی عقل
فارق من فارق الحقّ الی	جدا شو از کسیکه جدائی کرده است از حق بسوی باطل
غیره ودعنه ما رضی لنفسه	و بگذار از وی آنچه پسندیده است او از برای نفس خود
فوت الحاجة خیر من طلبها	فوت حاجت بهتر است از طلب آن حاجت

مِن غيرِ اهلِها	از کسی که اهلیت آن نداشته باشد
فَانّه الکریمُ مِن غنیّ اللّئیم	درویشی جوانمرد نیکوتر است از توانگری ناجوانمرد
فَاسمَعوا ایّها النّاس وعوا	پس بشنوید ای مردمان گوش هوش فرا آرید
وَاحضُروا آذان	و حاضر سازید گوشهای
قُلوبِکُم تفهموا	دلهای خود را تا فهم سخن کنید
فَاللهَ اللهَ عِبادَ اللهِ فی	پس بترسید بترسید بندگان خدا در
کبرِ الحمیّة وفخرِ الجاهلیّة	تکبر غیرت و نازش جاهلیت
فَانّه مَلاقح الشّنآن	آن باد آبستن دشمنیست و دمه
وَمَنافخُ الشّیطان	و دم وسواس شیطان است
فی واردات القاف	در واردات حرف قاف
قد افلحَ التّقیّ الصّموت	تحقیق رستگاری یافت مرد پرهیزگار خاموش
قد یُعذَرُ المتحیّرُ والمبهوت	تحقیق معذور داشته میشود حیرت زده سرگشته را
قد نُصحتُم فانتصحُوا وبُصّرتُم	تحقیق شما را نصیحت کردند پس نصیحت پذیرید و شما را بینا کردند
فَابصِروا واُرشِدتُم فاسترشِدوا	پس بینا شوید شما را راه راست نمودند پس راه راست گیرید
قد اَمَرَّ مِنَ الدُّنیا ما کانَ حلوا	تحقیق تلخ شد از دنیا هر چه شیرین بود

وَتَكَدَّرَ مِنْهَا مَا كَانَ صَفْوًا ۞	و تیره شد از وی آنچه صافی بود
قَدْ تَزَيَّنَتِ الدُّنْيَا بِغُدُورِهَا	بتحقیق آراسته شد دنیا بمکرهای خود
وَغَرَّتْ بِزِينَتِهَا ۞	و فریفت مردمان را بزینتهای خود
قَدْ تَوَاخَى النَّاسُ عَلَى الْفُجُورِ	و بتحقیق با هم عقد برادری بستند بر فسق از هم
وَتَهَاجَرُوا عَلَى الدِّينِ وَتَحَابُّوا	و جدا شدند بر کار دین و دوستی کردند
عَلَى الْكَذِبِ وَتَبَاغَضُوا عَلَى الصِّدْقِ	بر دروغ و دشمن شدند با یکدیگر بر صدق
قَدْ ظَهَرَ أَهْلُ الشَّرِّ وَبَطَنَ	بتحقیق که ظاهر شدند خداوندان شر و نهان شدند
أَهْلُ الْخَيْرِ وَفَاضَ عَلَى	صاحب خیر و رسید بر
الْكَذِبُ وَغَاضَ الصِّدْقُ	دروغ و گم شد راستی
قُرِنَتِ الْمِحْنَةُ بِحُبِّ الدُّنْيَا	پیوسته است رنج بدوستی دنیا
قَلِيلُ الْحَقِّ يَدْفَعُ كَثِيرَ الْبَاطِلِ	اندک حق دور میکند دروغ بسیار را
كَمَا أَنَّ قَلِيلَ النَّارِ	چنانچه بدرستیکه اندک آتش
يُحْرِقُ كَثِيرَ الْحَطَبِ ۞	می سوزاند بسیار هیزم را
قَلِيلٌ لَكَ خَيْرٌ مِنْ	اندک چیزی از آن تو باشد بهتر است از
كَثِيرٍ لِغَيْرِكَ ۞	بسیاری چیزی که از آن غیر تو باشد

قليل تحمد عاقبته خير — اندک چیزی که عاقبت او ستوده باشد بهتر است

من كثير تضر مغبته — از بسیار چیزی که سرانجام او ضرر باشد

قولك لا اعلم نصف العلم — گفتن این که من نمیدانم نیمه علم است

قبيح عاقل خير من حسن جاهل — بدصورت دانا بهتر است از نادان خوبرو

قارن اهل الخير تكن منهم — نزدیکی کن با اهل نیکی که تو نیز از ایشان باشی

وباين اهل الشر تبن عنهم — وجدا باش از اهل شر تا از شر ایشان دور باشی

قدم الاختبار في اتخاذ الاخوان — مقدم دار آزمایش را در قرار گرفتن برادران

فان الاختبار معيار يفرق — زیرا که آزمایش محکی است که فرق میکند

بين الاخيار والاشرار — در میان نیکان و بدان

في واردات الكاف — در واردات حرف کاف

كل عاقل مغموم — هر که عاقل است غم کار خود دارد

كل عارف خائف — هر که خداشناس است پرهیزنده است از دنیا

كل قانع غني — هر که قناعت دارد توانگر است

كل متوكل مكفي — هر که توکل کند کار او کفایت کند

كل طامع اسير — هر طمع کننده اسیر است

كل حريص فقير	هر كه حرص دارد هميشه نادار است
كل متكبر حقير	هر كه تكبر كند او خوار و بيقدر است
كل فان يسير	هر چه فانى است اندك است
كل راض مستريح	هر كه بقسمت راضى است راحت يابنده است
كل برىء صحيح	هر كه بيگناه است او تندرست است
كل طالب مطلوب	هر كه طالب چيزيست او طلب كننده است
كل آت قريب	هر چه آينده است نزديك است
كل شىء يميل الى جنسه	هر چيزى ميل كند بجنس خود
كل شىء يفر من ضده	هر چيز ميگريزد از مخالف خود
كل يسار الدنيا اعسار	همه توانگرى دنيا تنگدستى است
كل مؤن الدنيا خفيفة	همه بار مشقت دنيا سبك است
على القانع والعفيف	بر قناعت كننده و پرهيزگار
كل شىء من الآخرة	هر چيزى كه از عالم آخرت است
عيانه اعظم من سماعه	ديدن او بزرگتر است از وصف شنيدن او
كل شىء محتاج الى العقل	هر چيزى محتاج است بجانب عقل

ما مضى منها	آنچه گذشته است از احوال دنیا
كفى بالمرء جهلا ان يجهل عيبه	کافی است مرد را نادانی آنکه عیب خود را نداند
كفى بالمرء جهلا ان يأتي في	کافی است مرد را نادانی اینکه مخالف
علمه عمله	کند علم خود را با عمل خود
كثرة الكلام يمل السمع	بسیار گوئی هلاکت میدهد گوش شنونده را
كثرة الالحاح توجب المنع	مبالغه در سوال حاجت موجب ندادن میشود
كثرة الوفاق نفاق	بسیاری اظهار دوستی علامت نفاق است
كثرة حياء الرجل دليل ايمانه	بسیار شرم مرد نشان ایمان است
كثرة المعارف محنة و	بسیاری آشنایان رنج خاطر است
خلطة الناس فتنة	و صحبت داشتن با مردمان فتنه و شور است
كن قنعا تكن غنيا	قانع باش تا توانگر دل باشی
كن متوكلا تكن مكفيا	با توکل باش تا کار تو بکفایت رسد
كن راضيا تكن مرضيا	باش از خدا راضی تا بحضرت او پسندیده باشی
كن في الملاء وقورا وكن	باش در مجمع مردمان گران قدر و باش
في الخلاء ذكورا	در خلوت ذکر خدا گوینده

كُن فِى الدُّنيا ببدنك وَ	در دنيا باش با تن خود و
فِى الآخرة لقلبك وعملك	در عالم آخرت با دل خود و عمل خود
كُن مؤمناً تقياً متقنعاً عفيفاً	باش مسلمان پرهيزگار و قانع و پارسا
كلما ارتفعت رتبة اللئيم	هرگاه بلند گردد مرتبهٔ ناكس
نقص الناس عنده والكريم	نقصان نمايد در مردمان پيش چشم و قدر
ضدّ ذلك	و مرد جوانمرد ضد اين است
كلما قويت الحكمة	هرگاه قوى شود حكمت نفسى
ضعفت الشهوة	ناتوان گردد حرص و شهوت
كما تدين تدان	چنانكه عمل كنى جزاى آن داده شود
كما تعين تعان	چنانكه مددگار كسى باشى مدد كرده شوى
كما ترحم ترحم	چنانكه تو بر كسى رحم كنى مردمان بر تو رحم نمايند
كما تواضع تعظم	چنانكه تو فروتنى نمائى تو بزرگ باشى
كما ترجوا خف	چنانكه تو اميد برحمت خدا دارى از خدا بترس
كما تشتهى عف	چنانكه چيزها رغبت ميخواهى پرهيزگارى كن
كما تقدم تجد	چنانكه پيش فرستى از عمل جزاى آن بيابى

كما تزرع تحصد ه	چنانكه بكاري درود نمائي
كما انّ الشمس و الليل لا يجتمعان	چنانكه آفتاب و شب جمع نميشوند
كسب العقل كفّ الاذى	حاصل كار عقل باز ماندنست از آزار مردمان
كلام الرجل ميزان عقله ه	سخن مرد ترازوي عقل اوست
كذلك حبّ الله وحبّ	همچنان دوستي خدا و دوستي
الدّنيا لا يجتمعان ه	دنيا هر دو جمع نمي شوند
كنت اذا سألت رسول الله	بوده ام من بجاي كه هرگاه سوال ميكردم
صلّى الله عليه وآله وسلّم	از پيغمبر خدا صلّى الله عليه وآله وسلّم
اعطاني واذا سكتّ ابتدأني	ميداد مرا چون خاموش ماندمي شروع ميكرد
كفر النعمة لؤم وصحبة	ناشكري نعمت ناكسي است و صحبت
الاحمق شؤم ه	احمق و نادان شوم است
كافل المزيد الشكر ه	ضامن افزوني نعمت هست شكر
كافل النصر الصبر ه	ضامن فيروزي است صبر
كافل اللئيم شرّ عند الله ه	ضامن ناكس خوار است نزد خداي تعالي
في فرادات اللام	در واردات حرف لام

لكل هم فرج ✱	هر اندوهی را شادی است
لكل ظالم انتقام ✱	هر ظالمی را روز انتقام است
لكل شيء سبب ✱	هر چیز را سبب است
لكل داخل دهشة	هر آینده را در مجلس دهشتی میباشد
فابدؤ بالسلام ✱	پس شروع کنید بسلام
لكل شيء بذر وبذر العداوة	هر چیز را تخمی است وتخم دشمنی
المزاح ✱	مطائبه ومزاح است
للحق دولة ✱	برای حق دولت است
للباطل حولة ✱	باطل را برگشتنی وزوال است
للكلام آفات ✱	برای سخن بسیار آفت است
للعادة على كل انسان سلطان	عادت را بر هر آدمی غلبه است
للظالم بكفه غصة ✱	ظالم در دست اندوه گلوگیر است
للعاقل في كل كلمة نيل ✱	عاقل را در هر سخنی دانائی باشد
للاحمق مع كل قول يمين ✱	برای نادان بر هر سخن قسم است
لقد كاشفتكم الدنيا الغطاء	هر آینه ظاهر میسازد شما را دنیا پرده را

وَاَذَنتُكُم عَلَى سَوَاءٍ ۞
لَدُنيَاكُم عِندِي اَهوَنُ مِن
عُرَاقِ خِنزِيرٍ مِن يَدِ مَجذُومٍ
لِيَكُن اٰثَرُ النَّاسِ اِلَيكَ مَن
هَدَاكَ اِلَى مَرَاشِدِكَ وَكَشَفَ
لَكَ عَن مَعَايِبِكَ ۞
لِيَكُن اَوثَقُ النَّاسِ لَدَيكَ
اَنطَقُهُم بِالصِّدقِ ۞
لِيَكُن اَبغَضُ النَّاسِ اِلَيكَ
وَاَبعَدُهُم مِنكَ اَطلَبُهُم
لِمَعَايِبِ النَّاسِ ۞
لِيَكُن سَمِيرَكَ القُرآنُ ۞
لَن يَفُوزَ بِالجَنَّةِ اِلَّا السَّاعِي لَهَا
لَن يَنجُوَ مِنَ النَّارِ اِلَّا
التَّارِكُ عَمَلَهَا ۞

از احوال خود خبر داده است همیشه شما را برابر
هر آینه دنیای شما نزد من خوارتر است از
از استخوان خشک خنزیر از دست ریش چکان
باید که برگزیده ترین مردمان نزدیک تو کسی باشد
که رهنمونی ترا کند بجانب رشد تو و ظاهر سازد
برای تو که صلاح از عیبهای تو دید
باید که معتمدترین مردمان نزدیک تو کسی باشد
که گویاتر باشد از همه مردمان براستی
باید که دشمن ترین مردمان نزد تو
و دورترین ایشان از تو کسی باشد که طلب و دریافت
عیبهای مردمان کند
باید که در سینها هم سخن تو قران باشد
هرگز نرسد به بهشت مگر کسی که بران سعی کند
هرگز خلاص نشود از آتش دوزخ مگر
کسی که عمل دوزخ ترک کند ۞

لَن يَلقَى الشَّرِهُ رَاضِيًا	هرگز دیده نشود که حریص خوشنودی خوش شود
لَن يَتَحَقَّقَ بِالخَيرِ حَتَّى	هرگز موصوف به نیکی نشوی تا
تَبَرَّاءَ مِنَ الشَّرِّهِ	بیزار نشوی از شر و بدی
لَن تَتَّصِلَ بِالخَالِقِ حَتَّى	هرگز نرسی به آفریننده تقرب تا
يَنقَطِعَ عَنِ الخَلقِ	جدا نشوی از خلق و دنیا
لَن يَفُوتَكَ مَا قُسِمَ لَكَ	هرگز فوت نشود از تو آنچه برای تو
فَاَجمِل فِي الطَّلَبِ	قسمت کرده شد پس کم کن کوشش در طلب
لَن يَضِلَّ المَرءُ حَتَّى يَغلِبَ	هرگز گمراه نشود مرد تا مغلوب شیطان نگردد
لَيسَ لِلمُتَوَكِّلِ عَنَاءٌ	نیست صاحب توکل را هیچ رنج
لَيسَ لِلحَرِيصِ غَنَاءٌ	نیست صاحب حرص را توانگری همیشه محتاج باشد
لَيسَ لِمُتَكَبِّرٍ صَدِيقٌ	نیست متکبر را هیچ کس دوست
لَيسَ لِمُعجِبٍ رَأيٌ	نیست مرد خودبین را فکر درست
لَيسَ مِنَ التَّوفِيقِ كُفرَانُ النِّعَمِ	نیست از قسم توفیق ناسپاسی نعمتها
لَيسَ لِاِبلِيسَ وَهَقٌ اَعظَمُ	نیست برای شیطان کمندی اعظم تر
مِنَ الغَضَبِ وَالنِّسَاءِ	از غصه و غضب و زنان

ليس لك بأخ من احوجك
الى حاكم بينك وبينه
ليس في الاشياء بوالج ولا عنها بخارج
لم يصف الله الدنيا لاوليائه
ولم يضن بها على اعدائه
لم يتناه سبحانه في العقول
فيكون فكرها مكيفا ولا في
رويات خواطرها محدودا مصرفا
لو ضربت خيشوم المؤمن
على ان يبغضني ما ابغضني
لو اصببت الدنيا بجملتها على
ان يحبني ما احبني
لو عقل اهل الدنيا لخربت الدنيا
لو كان لربك شريك
لاتتك رسله

نیست یار و برادر تو هر که ترا محتاج سازد
سوی حاکم میان تو و میان او
نیست حضرت حق تعالی در چیزها نه داخل نه خارج
صافی نگردانیده است حق تعالی دنیا را برای دوستان خود
و بخل نکرده است بان بر دشمنان خود
نهایت نه پذیرد ذات حق تعالی در تصور عقلها
تا او در محل فکر آن باشد و نه در
اندیشه های خاطرها حد پذیرد تا تصرف توان کرد
اگر بشمشیر بزنم بینی مومن را
بر تکلیف آنکه او مرا دشمن دارد هرگز مرا دشمن ندارد
اگر بریزانم دنیا را تمام بر منافق بر قصد
آنکه مرا دوست دارد هرگز دوست ندارد مرا
اگر عقل باشد همه اهل دنیا هر آینه ویران شود دنیا
اگر پروردگار ترا شریک میبود در خدائی
هر آینه می آمد ترا از نزد او پیغمبران

لو كنا نأتي ما تأتون لما قام الدين
عمود ولا اخضر للايمان عود
لو تميزت الاشياء لكان الصدق
مع الشجاعة وكان الجبن مع الكذب
لو رخص الله سبحانه في الكبر
الخلق لاحد من لرخص فيه
لانبيائه لكنه كره اليهم التكبر
ورضي لهم التواضع
لو جرت الارزاق بالالباب
والعقول لم تعش البهائم والحمق

في واردات الميم

من امن امن
من اعتزل سلم
من عقل فهم
من تكبر حقر

اگر ما آن فعل میکردم که شما میکنید هرگز نه ایستادی قائم
دین را ستون و سبز شاخ نمیشد درخت ایمان
اگر از یکدیگر جدا کنند چیزها را در فرق کردن هر آینه
از راستی باشد شجاعت و باشد نامردی از کذب
اگر رخصت میداد خدای تعالی از تکبر نمودن خلق را
مر هر کسی را رخصت میداد در آن تکبر
پیغمبران خود را لیکن خدای تعالی ناخوش گردانید
تکبر را بسوی ایشان و پسندید برای ایشان تواضع
اگر جاری میشد رزق ها بعقلها و دانشها
نمی زیستند چارپایان و نادانان

در واردات حرف میم

هر که ایمان آورد امن یافت
هر که از مردمان گذشت سلامت یافت
هر که عقل داشت فهم معنی کرد
هر که غرور کرد ناچیز و حقیر شد

مَنْ تَواضَعَ رُفِعَ	هر که تواضع کرد بلندقدر گردد
مَنْ تَوَکَّلَ کُفِیَ	هر که توکل کرد کفایت کند
مَنْ ظَلَمَ ظُلِمَ	هر که ستم کرد ستم دیده شد
مَنْ نَصَرَ الباطِلَ خَسِرَ	هر که یاری داد باطل را زیان یافت
مَنْ نَصَرَ الحَقَّ اَفلَحَ	هر که یاری داد حق را رستگاری یافت
مَنْ عَقَلَ صَمَتَ	هر که عقل داشت خاموشی گزید
مَنْ بَصَّرَکَ عَیْبَکَ فَقَدْ نَصَحَکَ	هر که بینا کرد ترا بر عیب تو پس تحقیق نصیحت کرد ترا
مَنْ مَدَحَکَ فَقَدْ ذَبَحَکَ	هر که ترا مدح کرد پس تحقیق ذبح کرد ترا
مَنْ قَنَعَ لَمْ یَغْتَمَّ	هر که قناعت کرد هرگز غم رفته نخورد
مَنْ تَوَکَّلَ یَهْتَمَّ	هر [illegible] نماید اندوه آینده نخورد
مَنْ صارَعَ الدُّنْیا صَرَعَتْهُ	هر که با دنیا کشتی کرد آخر دنیا بر زمین انداخت اورا
مَنْ عَصَی الدُّنْیا اَطاعَتْهُ	هر که فرمان دنیا نبرد دنیا در فرمان او آمد
مَنْ ظَلَمَ یَتِیماً عَقَّ اَوْلادُهُ	هر که ستم کرد بر یتیم اولاد او نافرمان شد
مَنْ ظَلَمَ رَعِیَّتَهُ نَصَرَ اَضْدادُهُ	هر که ظلم کرد بر رعیت فتح نماید دشمنان او
مَنْ اَفْحَشَ شَتَمَ حُسّادَهُ	هر که بد زبانی نمود دلشاد گردانید دشمنان

مَنْ كَثُرَ ضِحْكُهُ قَلَّتْ هَيْبَتُهُ
هر که خنده او بسیار باشد هیبت او کم باشد

مَنْ تَمَسَّكَ بِنَا لَحِقَ
هر که دست تولّا بدامن ما زد بما رسید

مَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا مُحِقَ
هر که خلاف کرد از ما پس هلاک شد

مَنْ اتَّبَعَ أَمْرَنَا سَبَقَ
هر که پیروی حکم ما کرد سبقت گرفت بر همه کس

مَنْ رَكِبَ غَيْرَ سَفِينَتِنَا غَرِقَ
هر که سوار شد سوای کشتی ما غرق شد

مَنْ جَهِلَ مَوْضِعَ قَدَمِهِ زَلَّ
هر که ندانست جای قدم خود لغزش یافت

مَنْ لَا دِينَ لَهُ لَا مُرُوَّةَ لَهُ
هر که او را دین نیست او را مروت نیست

مَنْ لَا مُرُوَّةَ لَا هِمَّةَ لَهُ
هر که او را مروت نیست او را همت نیست

مَنْ غَشَّ نَفْسَهُ لَمْ يَنْصَحْ غَيْرَهُ
هر که نصیحت نفس خود را نکند او نصیحت غیر خود نکند

مَنْ عُرِفَ بِالْكِذْبِ لَمْ يُقْبَلْ صِدْقُهُ
هر که معروف بدروغ گویی شد قبول نکنند راستی او

مَنْ خَانَهُ وَزِيرُهُ فَسَدَ تَدْبِيرُهُ
هر بادشاه که وزیر او خیانت کرد تدبیر او تباه شد

مَنْ لَا اِخَاءَ لَهُ ضَرَّ فِيهِ
هر کرا عنایت حق برادری نباشد در وی هیچ خیر نباشد

مَنْ قَلَّ أَدَبُهُ كَثُرَتْ مَسَاوِيهِ
هر کرا ادب نباشد زیاده شد بدیهای او

مَنْ عَدِمَ الْقَنَاعَةَ لَمْ يُغْنِهِ الْمَالُ
هر که سرمایه قناعت ندارد او را مال توانگر نگرداند

مَنْ أَبَانَ لَكَ عَنْ عَيْبِكَ فَهُوَ وَدُودُكَ
هر که ظاهر سازد بتو عیب تو پس دوست تو باشد

من ساترك عليك فهو عدوك	هر که بپوشد عیب تو پس آن دشمن تست
من ابصر عیب نفسه لم یعب احدا	هر که ببیند عیب خود هیچ کس را عیب نکند
من اولع بالغیبة شتم	هر که حریص باشد بگفتن عیب بهم دشنام خورد
من اکثر المقال سئم	هر که سخن بسیار گوید ملالت خاطر دهد
من قل طعامه قل آلامه	هر که کم خورد نی اندک باشد بیماری و غمهای او
من تفکر فی ذات الله فهو الملحد	هر که فکر دریافت کرد در ذات خدا پس او ملحد است
من استحیی من قول الحق فهو احمق	هر که شرم کرد از سخن گفتن حق پس او احمق است
من اطاع امامه فقد اطاع ربه	هر که طاعت کرد امام خود را پس طاعت کرد خدای خود را
من لا ایمان له لا امان له	هر کرا ایمان نیست بر وقت عقوبت او را امان نیست
من ساء خلقه قل اصحابه رفقه	هر کرا خوی بد باشد دشمن دارد یاران او و رفیق او
من منع المال من یحمده ورثه	هر که منع کند مال را از کسی که سپاس کند میراث گرداند او را
من لا یحمده	بکسی که ستایش او نکند
من اکتفی بالیسیر استغنی	هر که کفایت کند باندک چیزی بی نیازی گیرد
عن الکثیر	از شئ کثیر
من انکر عیوب الناس و	هر که انکار کند بر عیبهای مردمان

زَيَّنَهَا لِنَفْسِهِ فَذٰلِكَ الْاَحْمَقُ	و پسندد آن عیبها را برای نفس خود بی عقلست
مَنْ جَهِلَ قَدْرَهُ جَهِلَ كُلَّ قَدْرٍ ۞	هر که نداند قدر خود را او نداند قدر هیچ کس
مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ بِالنَّاسِ وَعَظَ اللّٰهُ	هر که پند نگیرد با حوال مردمان پند دهد خدای تعالی
النَّاسَ بِهِ ۞	مردمان را با حوال آن
مَنْ عَرَفَ الدُّنْيَا لَمْ يَحْزَنْ	هر که شناسد حقیقت حال دنیا را غمگین
عَلٰى مَا اَصَابَهُ ۞	نشود بر مصیبتی که او را برسد
مَنْ خَافَ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ	هر که از خدای تعالی بترسد ایمن گرداند خدا او را از هر چیز
مَنْ خَافَ النَّاسَ اَخَافَهُ اللّٰهُ	هر که بترسد از مردمان ترساند او را خدای تعالی
سُبْحَانَهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ۞	بزرگ و برتر از هر شیء
مَنْ اعْتَمَدَ عَلَى الدُّنْيَا	هر که اعتماد کند بر دنیا پس او
فَهُوَ الشَّقِيُّ الْمَحْرُومُ ۞	بدبخت و بی بهره است
مَنْ ذَمَّ نَفْسَهُ اَصْلَحَهَا ۞	هر که مذمت کرد نفس خود را اصلاح کرد آنرا
مَنْ مَدَحَ نَفْسَهُ فَقَدْ ذَبَحَهَا	هر که ستایش کرد نفس خود را پس ذبح کرد آنرا
مَنِ اهْتَمَّ بِرِزْقِ غَدٍ لَمْ يُفْلِحْ اَبَدًا ۞	هر که اندوه رزق فردا کرد فلاح نیابد هرگز
مَنْ نَقَلَ اِلَيْكَ نَقَلَ عَنْكَ ۞	هر که سخن کسی را نقل کند بسوی تو سخن تو بکسی رساند

مَنْ بَلَّغَكَ فَقَدْ شَتَمَكَ ۞
هر که برساند بتو دشنام کسی بتحقیق که او خود ترا دشنام داد

مَنْ شَهِدَ لَكَ بِالْبَاطِلِ
هر که گواهی دهد برای کسی آنرا تو به دروغ بیجا

شَهِدَ عَلَيْكَ بِمِثْلِهِ ۞
که گواهی داد بر تو برای کسی

مَنْ بَرَّ وَالِدَيْهِ بَرَّهُ وَلَدُهُ ۞
هر که نیکی کند با پدر و مادر خود نیکی کند او را اولاد او

مَنْ كُنْتَ سَبَبًا فِي بَلَائِهِ وَجَبَ
هر کرا تو سبب بوده باشی در بلای او واجب باشد

عَلَيْكَ التَّلَطُّفُ فِي عِلَاجِ دَائِهِ
بر تو مهربانی کردن در علاج مرض درد آن

مَنْ وَصَلَكَ وَهُوَ مُعْدِمٌ خَيْرٌ
هر که با تو پیوستگی مهربانی نماید و نادار باشد بهتر است

مِمَّنْ جَفَاكَ وَهُوَ مُكْثِرٌ ۞
از آنکه بتو جفا کند و بسیار مال دار باشد

مِنَ النِّعَمِ الصَّدِيقُ الصَّدُوقُ
از جنس نعمتهاست دوست راست دوست

مِنْ أَقْبَحِ الْمَذَامِّ مَدْحُ اللِّئَامِ ۞
از قسم بدترین مذمتهاست تعریف ناکسان

مِنْ أَشْرَفِ أَفْعَالِ الْكَرِيمِ
از جمله بزرگترین کارهای جوانمرد

تَغَافُلُهُ عَمَّا يَعْلَمُ ۞
تغافل کردن اوست از آن که خود میداند

مَا تَكَبَّرَ إِلَّا وَضِيعٌ ۞
هرگز تکبر نکند مگر فرومایه و سفله

مَا تَوَاضَعَ إِلَّا رَفِيعٌ ۞
فروتنی نماید مگر بلند قدر

مَا زَنَى غَيُورٌ قَطُّ ۞
زنا نکند صاحب غیرت هرگز

ما اقلّ راحة الحسود ۞	چه اندک است آسودگی حاسدان
ما كذبت ولا كُذّبت ۞	نه گاهی دروغ گفته ام ونه قول کسی را بدروغ داشته ام
ما ضللت ولا ضُلّ بي ۞	هرگز گمراه نشده ام ونه کسی از سبب من گمراه شده
ما عزّ من ذلّ جيرانه ۞	عزیز نشود کسی که همسایگان او خوار باشند
ما اقرب الحيوة من الموت ۞	چه نزدیک است زندگانی از مرگ
ما خلق الله سبحانه امرءًا	نیافریده است خدای پاک هیچ مرد را
عبثًا فيلهوا ۞	بر عبث تا او بازی ولعب نماید
ما اجلب الحرص للنصب ۞	چه حاصل کننده است حرص برای رنج
ما اقرب الراحة من التعب ۞	چه قریب است راحت از تکلیف
ما اشجع البرئ واجبن المريب	چه دلیر است بیگناه وچه بددل است خیانت دار
ما كان الله سبحانه ليضلّ	گاهی نیست که حق تعالی گمراه کند کسی را
احدًا وليس الله بظلّام للعبيد	ونیست حق تعالی ظالم بر بندگان
ما كان الله يفتح على احد	چنان نیست که حق تعالی بگشاید بر کسی
باب الشكر ويغلق عليه	در شکر گزاردن را وبربندد براو
باب المزيد ۞	در افزونی نعمت

مَا آمَنَ بِمَا حَرَّمَهُ القُرْآنُ مَنِ استَحَلَّهُ
مَا اَكَلْتَهُ رَاحَ وَمَا اَطْعَمْتَهُ فَاحَ
مَا اَنْفَعَ المَوْتَ لِمَنْ اَشْعَرَ الاِيمَانَ
وَالتَّقْوَىٰ قَلْبَهُ ٭
مَا اَصْدَقَ الاِنْسَانَ عَلَىٰ نَفْسِهِ
وَاَيُّ دَلِيلٍ عَلَيْهِ كَفِعْلِهِ ٭
مَا اَحْسَنَ بِالاِنْسَانِ اَنْ لَا
يَشْتَهِيَ مَا لَا يَنْبَغِي ٭
مَا اَكْثَرَ الاِخْوَانَ عِنْدَ الجِفَانِ
وَاَقَلَّهُمْ عِنْدَ حَادِثَاتِ الزَّمَانِ
مَا اَقْبَحَ بِالاِنْسَانِ اَنْ يَكُونَ
ذَا وَجْهَيْنِ ٭
مَا لِابْنِ آدَمَ وَالفَخْرِ وَاَوَّلُهُ
نُطْفَةٌ وَآخِرُهُ جِيفَةٌ لَا يَرْزُقُ
نَفْسَهُ وَلَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ

ایمان نیاورده باشد بچیزی که حرام کرده از او قرآن
هرچه تو خوردی رفت و هرچه خورانیدی بوی خوش داد
چه نافع است مرگ بر کسی شعار دل خود ایمان
کرد و تقوی و پرهیزگاری
چه راست گوست آدمی بر ذات خود
و کدام دلیل بر وی هست مثل فعل آن
چه نیکوست آدمی را که آرزو نخواهد
هرچه او را سزاوار نباشد
چه بسیار اند برادران بر دکانهای طعام
و چه اندک اند بر حادثه‌های زمانه
چه زشت است بر انسان براینکه
دو رو و منافق باشد
چه کار است فرزند آدم را با ناز و کبر و جلال [illegible]
اول او نطفه و آخر او مردار شد نه رزق نفس
را خود را و نه دفع مرگ میتواند کرد

ما لابن آدم والعجب وأوله
نطفة مذرة وآخره جيفة
قذرة وهو ما بين ذلك
يحمل العذرة *
ما أحق الإنسان أن يكون
له ساعة لا يشغله شاغل
ويحاسب فيها نفسه فينظر
فيما اكتسب لها وعليها في
ليلها ونهارها *
ما ولدتم فللتراب وما بنيتم
فللخراب وما جمعتم فللذهاب
وما عملتم ففي كتاب مدخر
ليوم الحساب *
ما أقرب الدنيا من الذهاب
والشيب من الشباب

نیست فرزند آدم را با خود بینی و حال آنکه
اول او آب منی گنده بود و آخر او مردار نجس خواهد بود
و آن در میان آن دو حال نبود با خود
برمیدارد نجاست را در شکم
چه سزاوار است انسان را اینکه بباشد
برای او یکساعت که شغل نماید
و حساب کند در آن ساعت نفس خود را پس نظر کند
در آنچه حاصل کند برای نفع خود و برای او باشد
در شب و روز آن
هر چه زائیده اید شما برای خاک است و هر چه بنا کرده اید
برای ویران شدن است و هر چه جمع کرده اید شما برای
رفتن است و هر چه عمل کرده اید شما پس در نامه اعمال
ذخیره کرده شده است در روز حساب
چه نزدیک است دنیا از رفتن و زوال
و پیری از جوانی و کمال

و الشك من الارتياب ط
ما فرار الكرام من الحمام
كفرارهم من البخل والظلم
والغدر والكذب ومقارنة اللئام
ما استعطف السلطان ولا
استسل سخيمة الغضبان و
لا استمال المهجور ولا استدفعت
الشرور بمثل الهدية ط
ملاك الشر الطمع ط
ملاك الدين مخالفة الهوى
ملاك الاسلام صدق اللسان
ملازمة الخلوة دأب الصلحاء
مذيع الفاحشة كفاعلها
منع الكريم احسن من اعطاء اللئام
مجالسة الابرار توجب الشرف

و خیانت از تردد و شک
نیست گریختن جوانمردان از مرگ
چنانکه گریختن ایشان از بخل و ظلم و غدر
و دروغ و پیوستگی سفلگان
هیچ چیز مهربان نسازد پادشاه را و نه
بیرون آرد کینه دل خشمگین را و نه میل خاطر
دهد شخص جدا شده را و نه دفع مینماید
بدیها را مثل تحفه فرستادن
قوام کار بدی طمع است
قوام کار دین مخالفت خواهش است
قوام کار اسلام راست گوئی زبان است
ملازم گرفتن خلوت عادت نیکان است
فاش کننده فعل بد بدکردار مثل کننده فعل بد است
ندادن جوانمرد نیکوتر است از دادن ناجوانمرد
همنشینی نیکوکاران موجب حصول بزرگیست

مُصَاحَبَةُ الأَشْرَارِ تُوجِبُ التَّلَفَ
مَادِحُ الرَّجُلِ بِمَا لَيْسَ
فِيهِ مُسْتَهْزِئٌ بِهِ ۞
تَرْبِيَةُ المَعْرُوفِ أَحْسَنُ مِنْ ابْتِدَائِهِ
مَنْعُ أَذَاكَ يُصْلِحُ لَكَ قُلُوبَ
أَعْدَائِكَ ۞
مُدَارَةُ الأَحْمَقِ مِنْ أَشَدِّ العَنَاءِ
مُصَاحَبَةُ الجَاهِلِ مِنْ أَعْظَمِ البَلَاءِ
مُصَاحِبُ الدُّنْيَا هَدَفُ النَّوَائِبِ وَالغِيَرِ
مَوَدَّةُ الآبَاءِ نَسَبٌ
بَيْنَ الأَبْنَاءِ ۞
مَجَالِسُ الأَسْوَاقِ مَحَاضِرُ الشَّيْطَانِ
مُلُوكُ الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ
الفُقَرَاءُ الرَّاضُونَ ۞
مَثَلُ الدُّنْيَا كَظِلِّكَ إِنْ وَقَفْتَ

هم صحبتی بدکاران موجب هلاکت است
مدح کننده مرد بصفتی که در و نباشد
گویا مسخره گی و استهزای آن شخص میکند
افزونی احسان نیکوتر است از شروع آن
باز داشتن از آزار تو نیکو میسازد دلهای
دشمنان و حاسدان تو
آشتی کردن با احمق سخت ترین رنجهاست
همنشینی نادان بزرگترین یا اکثر بلاهاست
یار دنیا نشانه تیر حادثه و گردشهای زمانه است
دوستی پدران بمنزله خویشی ست
در میان پسران
نشستگاههای بازارها جای حاضر شدن شیطانست
بادشاهان دنیا و آخرت
فقیرانند که راضی اند بفرمان خدا در همه حال
مثل دنیا همچو سایه تست اگر تو بجا باشی

وقف وان طلبته بعد
مقاساة الاحمق عذاب الروح
ماضی یومك فائت وآتیه
متهم ووقتك مغتنم فبادر فیه
فرصة الامكان وان تثق بالزمان
مسكین ابن آدم مكتوم الاجل
مكتون العلل محفوظ العمل
تؤلمه البقة وتنتنه العرقة
تقتله الشرقة وسئل علیه السلام
عن مسافة ما بین المشرق
والمغرب فقال مسیرة
یوم للشمس
معاشر الناس ان النساء نواقص
الایمان نواقص العقول
نواقص الحظوظ فاما نقص

بایستند و اگر طلب کنی اورا دور از تو رود
رنج کشیدن صحبت احمق شکنجه جان است
روز گذشته تو رفته است و روز آینده تو
گمان است وقت تو حال غنیمت است پیش دستی کن
در آن وقت فرصت قدرت و اگر اعتماد کنی بر مهلت زمانه
بیچاره ابن آدم پوشیده است از مرگ
تیر نهان بسیار است و عمل او در نامه اعمال او نوشته است
و درد ناک میکند او را پشه و بو میکند او را عرق بدن
میکشد او را آدمی که گلوگیر او را و سوال کردند
از دوری میان مشرق و مغرب
پس فرمودند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
که مقدار سیر یکروزه آفتاب است
ای گروه مردمان بدرستیکه عورات و زنان ناقص اند
از روی ایمان و ناقص عقل اند
و ناقص قسمتها اند پس نقصان ایمان ایشان

فقعودهن ایام الحیض عن الصلوة | پس بیکار نشستن ایشان در زمان حیض از نماز
والصیام واما نقصان | و روزه و دیگر نقصان و بهره ایشان
حظوظهن فمواریثهن علی | انست پس میراثهای ایشان بر
نصف مواریث الرجال واما | میراثهای مردان است و دیگر عقلهای
نقصان عقولهن فشهادة امرأتین | ایشان پس گواهی دو زن بجای
کشهادة رجل فاتقوا اشرار | گواهی یک مرد است پس بپرهیزید از بد
النساء کونوا من خیارهن | زنان و باشید از زنان نیک ایشان
علی حذر | بر حذر و احتراز

فی واردات النون | در واردات حرف نون

نعم الدلیل الحق | نیکو رهنمائی است حق و راستی
نعم الهدایة الموعظة | نیکو هدیه است پند و نصیحت
نعم الحظ القناعة | نیکو بهره است قناعت
نعم العبادة العزلة | نیکو عبادت است گوشه نشینی
نعم القرین الدین | نیکو همنشینی دین است
نعم النسب حسن الادب | نیکو نسبی است خوبی ادب

نِعمَ قَرینُ السَّخاءِ الحَیاءُ
نیکو همنشینی سخاوت است شرم

نِعمَ الخَلیقةُ الوَفاءُ ؀
نیکو خصلتی است وفاداری

نِعمَ الظَّهیرُ الصَّبرُ
نیکو پشتیبان است صبر

نِعمَ الرَّفیقُ الوَرَعُ وَبِئسَ
نیکو رفیق پرهیزگاری و

القَرینُ الطَّمَعُ ؀
بد همنشین است طمع

نِعمَ عَونُ الشَّیطانِ اِتِّباعُ الهَوٰی
نیکو یاری دهی شیطان است تابعداری خواهش

نِعمَ الصِّهرُ القَبرُ ؀
نیکو شوهر زن قبر است

نِعمَ السِّلاحُ الدُّعاءُ ؀
نیکو یراق حفظ ست دعا

نِعمَ السِّیاسةُ الرِّفقُ ؀
نیکو رعیت داری است نرمی

نِعمَ المُحَدِّثُ الکِتابُ
نیکو همسخنی است کتاب

نَفَسُ المَرءِ خُطاطُ اِلَی اَجَلِه
هر دم آدمی که بر می آید قدمهای بسوی اجل او است

نَفسُکَ اَقرَبُ اَعدائِکَ اِلَیکَ
نفس تو نزدیک ترین دشمنان است بسوی تو

نَومٌ عَلیٰ یَقینٍ خَیرٌ مِنَ الصَّلوٰةِ عَلَی الشَّکِّ ؀
خوابی که بر علم یقین باشد بهتر است از نمازی که بطریق شک باشد

نِصفُ العاقِلِ اِحتِمالُهُ
همه حال خردمند برداشتن جفای مردم است

نصفه تغافل ۞
نظام الدین خصلتان
انصافك عن نفسك و
مواساة اخوانك ۞
نفسك عدو محارب وضد
مواثب ان غفلت عنها قتلتك
نحن باب حطة وهو باب
السلام من دخله سلم و
نجی ومن تخلف عنها هلك ۞
نحن الشعار والاصحاب و
السدنة والخزنة والابواب
ولا تؤتی البیوت الا من ابوابها
ومن اتاها من غیر ابوابها
كان سارقا لا تعدوه العقوبة
فی واردات الواو

ونیمه دیگر او تغافل است
آراستگی کار دین دو خصلت است
یکی انصاف دادن است از نفس تو و دیگر
غمخواری کردن برادران دینی خود
نفس تو دشمن جنگیست و ضد مخالفست
ناگاه برجهنده اگر غافل از وشوی ترا میکشد
ما اهل بیت دروازه مغفرت بنی اسرائیل ایم و دروازه امنیت
در سلامت است شخصی که دران داخل شد سلامت یافت
و رها شد و کسیکه خلاف کرد از ان در هلاک شد
ما اهلبیت راز داران و مصاحبان پیغمبر صلی الله علیه و آله
و محافظان خانه کعبه و خزینه داران دروازهای علم پیغمبر صلی
و نمی تواند آمد در خانه مگر از در آن خانه
و هر که بیاید بخانه از راه غیر در آن باشد
آنکس دزد لازم میشود او را عقوبت
در واردات حرف واو

وعد الكريم نقد وتعجيل
وعد اللئيم تسويف وتعليل
ولد السوء يغير السلف
ويفسد الخلف
وقروا كباركم يوقركم صغاركم
وزراء السوء اعوان الظلمة
واخوان الاثمة
والله ما كتمت وشمة ولا كذ
كذبت كذبة
والله ما فجأني من الموت
وارد كرهته
ولا طالع انكرته
وما كنت الا كقارب ورد
وطالب وجد
وفور العرض بابتذال المال

وعدهٔ جوانمرد فی الحال دهنده باشد
وعدهٔ ناکس در رنگ و حجت ساختن باشد
فرزند بد بدنامی آلوده میسازد گذشتگان را
و تباه میکند پس آیندگان را
بزرگ دارید بزرگان خود را تا بزرگ دارند خردان شما را
وزیران بد یاری دهان ظالمان اند
و برادران گناهکاران
بخدا سوگند که نپوشیده ام کلمهٔ حق را و نه
هرگز دروغ گفته ام یکبار
بخدا قسم که ناگاه نیامده است از مرگ ما
و نا خوش داشته باشم
و هیچ مبارز در میدان نیامد که انکار کرده ام ازو
نبوده ام مگر مثل مسافر که بوطن باز آید
و مثل جوینده که بمطلب رسد
تمام آبروی بخشیدن مال است

وَصَلاحُ الدِّینِ بِاِفسادِ الدُّنیا
وُقُودُ النّارِ یَومَ القِیمَةِ کُلُّ
غَنِیٍّ بَخِلَ بِمالِهِ عَلَی الفُقَراءِ
وَکُلُّ عالِمٍ باعَ الدِّینَ بِالدُّنیا
وَحدَةُ المَرءِ خَیرٌ مِن قَرینِ السُّوءِ
وَجَدتُ المُسالَمَةَ مالَم یَکُن
وَهَنٌ فِی الاِسلامِ اَنجَعُ مِنَ القِتالِ
وَلَقَد مَلَلتُ فِی طاعَتِهِ
صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ جُهدِی
وَلَقَد اَفضَی اِلَیَّ مِن عِلمِهِ بِما
لَم یُفضِ بِهِ اِلی اَحَدٍ غَیرِی

فی وارداتِ الهاءِ

هُدیً مَن اَطاعَ رَبَّهُ وَ
خافَ ذَنبَهُ هُوَ الفَصلُ بالهزل لَیسَ
هُوَ النّاطِقُ بِسُنَّةِ العَدلِ

و آراستگی کار دین به تباه ساختن دنیاست
هیزم آتش دوزخ روز قیامت هر توانگری
ست که بخیلی کرده باشد بمال خود بر فقیران
و کل دانشمندی که دین خود را بدنیا بفروخت
تنهایی مرد بهتر است از همنشین بد
یافتم من صلح را مادام که سستی در کار
اسلام نیاید نافع‌تر از جنگ
بخدا که هر آینه صرف کردم در فرمانبرداری
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم طاقت خود را
بخدا که هر آینه رسانید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
من از علم خود که نرسانیده هیچکس از غیر من

در واردات حرف هاء

هدایت یافت کسی که فرمانبرداری خدای خود کرد
و ترسید از گناه خود او فاصل است این سخن از هزل نیست
آن قرآن گویا است بطریقهٔ عدل

والأمر بالفضل في ذكر اشتر

و فرماینده است فرق در میان حق و باطل در ذکر اشتر

النخعي عليه الرحمة ×

نخعی فرموده آنحضرت یعنی مالک اشتر نخعی برو رحمت

هو سيف الله لا ينبو عن الضرب

او شمشیر خدا است نمی جهد از زخم زدن

ولا كليل الحد ولا تستهويه

و نه کند است تیزی نه او را بجود میل دهد

برعته ولا نبته غوايته ×

بدعت او و نیت او گمراهی است

في واردات الف ولا

در واردات حرف الف ولام

لا يخف خايف الا ذنبه

باید که نترسد هیچ ترسنده مگر از گناه خود

لا يلم لا يم الا نفسه ×

باید که ملامت نکند ملامت کننده مگر نفس خود را

لا تؤثر دنيا على شريف

اختیار مکن خسیس را بر شریف

لا تخف الا ذنبك ×

مترس مگر از گناه خود

لا ترج الا ربك ×

امید مدار مگر از پروردگار خود

لا تصحبن من لا عقل له

صحبت مدار با کسی که او را عقل نباشد

لا تحدث بما تخاف تكذيبه

آن سخن مگو بچیزی که بترسی از داشتن دروغ

لا ترغب في الدنيا فتخسر آخرتك

رغبت مکن در دنیا پس زیانکار شوی باخرت

لا تعظمن الاحمق فان كان كبيرا

بزرگ مدار احمق را اگر چه او کلان باشد

لا تظلمنّ من لا يجد ناصراً الّا الله

لا تجعل عرضك غرضاً

لقول كلّ قائل *

لا تصحبنّ ابناء الدّنيا فانّك

ان اقللت استقلّوك وان

اكثرت حسدوك *

لا ترغب فى خلطة الملوك

فانّهم يستكثرون من الكلام

ردّ السّلام ويستقلّون من

العقاب ضرب الرّقاب *

لا تؤخّر انالة المحتاج الى غد

فانّك لا تدرى ما يعرض

لك وله فى غد *

لا يسوءنّك ما يقول النّاس

فانّه وان كان كما يقولون

ظلم مکن بر کسی که نمی یابد مددگاری مگر خدای تعالی

مگردان آبروی خود را هدف

بگفتار هر گوینده

صحبت مدار با صاحبان دنیا زیرا که تو اگر

کم مایه و درویش باشی ترا کم قدر شمارند و اگر

مالدار و بلند مرتبه باشی بر تو حسد برند

رغبت مکن در صحبت پادشاهان بدرستیکه

ایشان بسیار می پندارند از سخنها بازدادن

جواب سلام او کم می شمارند از عقوبت

سیاست گردن زدنی را

تاخیر مکن در رسانیدن مراد محتاج بروز فردا

زیرا که تو نمیدانی که چه پیش آید ترا

و آن صاحب احتیاج را در روز فردا

باید که غمگین نسازد ترا آنچه مردمان میگویند

زیرا که اگر آن امر باشد چنانکه میگویند مردمان

كان ذنبا عجلت عقوبته و
ان كان على خلاف ما قالوا
كانت حسنة لا تعلمها ه
لا يحزن احد كم حزن الامة
على ما زوى عنه من الدنيا
لا تفرح بالغناء والرخاء ولا
تغتم بالفقر والبلاء فان
الذهب يجرب بالنار والمومن
يجرب بالبلاء ه
لا تمازحن صديقا فيعاديك
لا فقر لعاقل لا غنا لجاهل ه
لا كنز كالقناعة ه
لا حسب كالادب ه
لا ذل كالطلب ه
لا ينال الرزق بالتعنّي ه

ولا علم ولا فقر دولت
[illegible]

باشد گناه تو بزودی رسیده عقوبت آن گناه
اگر باشد بر خلاف آن چنانکه میگویند مردمان
آن نیکی هست برای تو که ندانی تو آنرا
باید که نالش نکند هیچکس از شما مثل نالیدن کنیز
بر آنچه رفته باشد ازو و از اسباب دنیا
شادان مشو به از توانگری و فراخی عیش و مباش
غمگین به ناداری و رنج پس بدرستیکه
طلا را می آزمایند به آتش و مومن را
می آزمایند برنج و بلا
هرگز مطایبه قبیح مکن با دوستان پس دشمن دارد ترا
تنگدستی نیست خردمند را نه توانگری هست نادان را
نه خزانه هست مثل قناعت
هیچ گوهر ذات همچو ادب نیست
هیچ خوار مثل سوال نیست
یافته نمیشود رزق برنج کشیدن

لا أشجع من بري‌ء	هیچ دلیرتر درسخن از بیگناه نیست
لا شرف أعلى من الإيمان	هیچ بزرگی برتر از ایمان نیست
لا لباس أجمل من السلامة	هیچ لباسی زیباتر و خوبتر از سلامتی نیست
لا شيء أصدق من الأجل	هیچ خبر راست‌گوتر از مرگ نیست
لا شيء أكذب من الأمل	هیچ چیز دروغ‌تر از امید دراز و تمنا باطل نیست
لا يسلم الدين مع الطمع	سلامت نمیماند دین با طمع
لا ينتصف الكريم من اللئيم	از انصاف خود می یابد جوانمرد از ناجوانمرد
لا ينبغي لمن عرف الله أن يتعاظم	بغیر او روا نیست کسی را که خدا شناخته شد
لا علم لمن لا حلم له	علم نیست کسی را که حلم نیست
لا يقابل مسيء قط بأفضل	مقابله کرده نشود گناهکار هرگز بهترین چیزی
من العفو عنه	از گذشتن گناه ازو
لا نعمة أهنأ من الأمن	هیچ نعمتی خوشتر و گواراتر از امنیت نیست
في واردات الياء	در واردات حرف یا
يستدل على إدبار الدول	دلیل گرفته میشود برگشتن دولتها
بأربع تضييع الأصول والتمسك	بچهار چیز یکی ضائع کردن اصولها و دویم دست

والتمسك بالفروع وتقديم
الاراذل وتاخير الافاضل
يسير الحرص يحمل على كثير الطمع
يسير الدين خير من كثير الدنيا
يسير العطاء خير من التعلل بالاعتذار
يا عبد الله لا تعجل في عيب عبد
بذنبه فلعله مغفور له ولا
تأمن نفسك صغيرة معصية
فلعلك معذب عليها
يا ايها الناس الى كم توعظون
ولا تتعظون وكم قد وعظكم
الواعظون وحذركم المحذرون
وزجركم الزاجرون وبلغكم
العالمون وعلى سبيل النجاة
دلكم الانبياء المرسلون

و دست زدن بفرعها و مقدم داشتن
سفلگان بر بزرگان و پس انداختن فاضلان
اندک حرص باعث میشود بر بسیار طمع
اندک دین بهتر است از دنیای بسیار
اندک بخشش بهتر است از بهانه کردن بعذر خواستن
ای بندهٔ خدا شتاب در عیب بنده
بگناه او شاید که او را آن گناه باعث بخشش کرده
و تو امین مباش از نفس خود بر گناه اندک
پس شاید که آن گناه اندک عذاب کند بر نفس تو
ای مردمان تا چند شما را پند دهند و شما
پند نگیرید و بسا که پند دادند شما را
پند دهندگان و نترسانیدند شما را ترسانندگان
و منع کردند شما را منع کنندگان و خبر رسانیدند شما را
عالمان و بر راه رستگاری رهنمونی
شما کردند پیغمبران فرستاده حقتعالی

وَ اَقَامُوا عَلَيْكُمُ الْحُجَّةَ وَ
اَوْضَحُوا لَكُمُ الْمَحَجَّةَ فَبَادِرُوا
الْعَمَلَ وَاغْتَنِمُوا الْمَهَلَ فَاِنَّ
الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ
وَغَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ وَ
سَيَعْلَمُ الَّذِيْنَ ظَلَمُوا اَيَّ
مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُوْنَ *
يَا اَيُّهَا النَّاسُ ازْهَدُوْا
فِى الدُّنْيَا فَاِنَّ عَيْشَهَا قَصِيْرٌ
وَخَيْرَهَا يَسِيْرٌ وَاَنَّهَا لَدَارُ
شُخُوْصٍ وَمَحَلَّةُ تَنْغِيْصٍ وَ
اَنَّهَا لَتُدْنِي الْاٰجَالَ وَتَقْطَعُ
الْاٰمَالَ اَلَا وَهِيَ الْمُتَصَدِّيَةُ الْعَنُوْنُ
وَالْجَامِحَةُ الْحَرُوْنُ وَالْمَائِنَةُ الْخَؤُوْنُ
يَتَفَاضَلُ النَّاسُ بِالْعُلُوْمِ وَالْعُقُوْلِ

و برپا کردند بر شما حجت را و ظاهر کردند
برای شما راه گشاده پس بشتابید
بکردار و غنیمت شمرید مهلت را پس بتحقیق
که امروز روز عمل و حساب است
و روز قیامت روز حسابست نه روز عمل و
خواهند دانست آنها که ظلم کرده‌اند کدام
جای بازگشت ایشان خواهد بود
ای مردمان زهد ورزید و بپرهیزید
در دنیا پس بتحقیق که زندگی آن اندک است
و نیکی آن کم است بدرستیکه آن دنیا البته خانه
و سرای کوچ است و منزل آن جای نقصان است
بدرستیکه آن دنیا نزدیک میگرداند مرگ را و می برد
امیدها را و بدانید که این دنیا روی گرداننده [illegible]
و بدلگام سرکش تند در دروغ گوئی خیانت کننده است
فضیلت می یابند مردمان بسبب علم و دانش و فهم

لا بالاموال والاصول ٭	نه بمال ها ونه نسبت پدران ومادران
يوم المظلوم على الظالم اشد	روز داد مظلوم بر ظالم سخت تر خواهد بود
من يوم الظالم على المظلوم	از روز ستم ظالم بر مظلوم
يأتي على الناس زمان لا يأتي	خواهد آمد بر مردمان زمانه که نخواهد آمد
فيه الا الماجد ولا يتطرف فيه	دران زمانه مگر بزرگوار وظریف نخواهند شد مگر بدکار
الا الفاجر ولا يضعف فيه	دران زمانه مگر فاسق را وضعیف کم زور نخواهند بود
الا المنصف يعدون الصدقة	مگر صاحب انصاف خواهند شمرد صدقه
غرما وصلة الرحم منا والعبادة	واجبی را تاوان وپیوستن حق خویشی منت خواهند
استطالة على الناس فيظهر عليهم	منحصر نمودن ودرشت بر مردمان خواهند شد وظاهر خواهد شد
الهوى ويخفى بينهم الهدى	هوای نفس ونهان خواهد شد میان ایشان هدایت
يطلب ورزقك اشد من	طلب میکند ترا رزق تو سخت تر از
طلبك له فاجمل في طلبه ٭	ومیشتر از طلب کردن تو او را پس نیکی وآسانی باش

تمت الكلمات الطيبة من مقولات
حضرت مرتضى عليه الثناء والتحيات في
شهر رمضان المبارك في تاريخ الثلثه في سنة الف ومائتين واربعة وثمانين